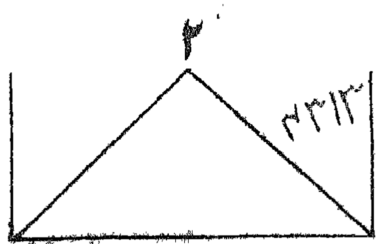
ما شاء الله لا قوة الا بالله

بفضل منشی نثر نثره و ناظم نظم گلستان کتاب ہذا مشتمل بر فواید عجیب و غریب مسمی بہ

انشای عجیب ۱۲۹۱

باہتمام عاجز محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان مغفور تربیت یافتۂ حضرت ابو معظم محمد مصطفی خان صاحب

در مطبع ۱۲۹۱ھ فتح الکریمی بمبئی مطبوع



بسم الله الرحمن الرحیم

حمدهای بی منتها و ستایشهای لاانتها مر خالقی را رواست که رایت والای آفرینش از فرش زمین تا عرش برین چنانچه باید افراشت و ثنای وافر و حمد متواتر صانعی را سزاست که آیت زیبای خلقت از تحت الثری تا فوق سما بنحیکه شاید نگاشت فلک الافلاک از بحر قدرت او قطره ایست و نیر اعظم از آسمان حکمت او ذره کنگرهٔ قصر کبریای جلالش رفیع تر از انست که کمند اوهام بدانجا تواند رسید و فضای بیدای کمالش وسیع تر از انست که طائر عقول در هوای او تواند پرید و صفات عظمتش از وصمت بدایت معراست و عظمت صفاتش از نقصت نهایت منزه و مبرا **مثنوی** جهان پادشاها خدائی تراست ز ازل تا ابد پادشائی تراست تو ئی اول و آخر جمله چیز نه آغاز داری نه انجام نیز ز تو بیخبر عقل دانش پناه تصور بکار تو گم کرده راه درود نامحدود و صلوة غیر معدود نثار روضهٔ منورهٔ سرور کونین و کعبهٔ دارین صاحب قاب قوسین که در تمهید شریعت غرا دقیقه از دقائق نا مرعی نگذاشت و تحیهٔ زاکیه و ادعیهٔ وافیه تحفهٔ جناب فیض مآب سلطان عرب و عجم برگزیدهٔ آفریدگار عالم که در آرایش محفل شرع از اصل تا فرع رای جهان آرای جز بترتیب پسندیده نگماشت **نظم** خاتم فقر انگینه از و ملک درویش را خزینه از و از همه خلق بیش دانسته فقر را فخر خویش دانسته صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم **اما بعد** ازین برای انور و خاطر ضیا گستر دانایان خرده وران عالی

رایان هنرپرور مخفی و مستتر نماند که بندهٔ احقر و ذرهٔ افقر محمد جعفر ولد شیخ محمد فاضل که بتالیف این صحیفهٔ رنگین
و تصنیف این رسالهٔ لطافت آگین پرداخت از ساکنان قصبهٔ بجنور ست و قصبهٔ مذکور محالی ست از اعمال
سرکار لکهنؤ متعلق بلاد هند خطه ایست دلپذیر و مکانیست نظر فریب ظاهرش چون باطن عارفان خدا آگاه صاف
مصفا و باطنش بسان ظاهر دولتمندان عالی جاه آراسته و خوشنما صحنش چون بیاض چهرهٔ سهی قدان راحت
افزا و مرغوب و شامش مانند سواد دیدهٔ ماه رخان دلکشا و خوب قامت محبوبان گلشنش محسود طوبی و عارض معشوقان
مهوشش حسرت ید بیضا ذهن و پیران عالی پایه اش بر عطارد سبقت نموده و دست شجاعان ثابت پایش از بهرام
گوی پردلی ربوده دل درویشانش از غایت استقامت چون حال ارباب اقبال غنی خاطر اغنیایش از نهایت
بلا امیت مانند ضمیر اصحاب فقر فارغ از منی اگرچه در آبادی شهرت خرد و کوچک واقع شده اما بمقتضای
أَقَلُّ جِبَالِ الْأَرْضِ طُورٌ وَإِنَّهُ لَأَعْظَمُ عِنْدَ اللهِ قَدْرًا وَمَنْزِلًا بحضرت صمدیت قدرش
افزونست و منزلتش از احاطهٔ فهم بیرون و دلیل درجتش آنست که بسیاری از واصلان حق و مقبولان داور
مطلق در سوادش آسوده اند خصوصاً زبدهٔ خدا آگاهان قدسی صفات قدوهٔ شهیدان صاحب کرامات زینت
محفل جنان بهار روضهٔ رضوان تاج تارک افتخار گوهر درج اسرار سمای عظمت را اخترشند و حضرت ملک محمد آنکه
چون صدیق اکبر آوازهٔ صدق و صفایش در گنبد نیلگون پیچیده و مانند حضرت فاروق طنطنهٔ عدل و مجاهداتش
از قاف تا قاف رسیده و بعنوان جناب عثمان گوی حیا و آزرم از عالم ربوده و بسان حیدر کرار طریق سخاوت و کرم
پیموده خاک آستانش قبلهٔ حاجات ست و سدهٔ فیض نشانش کعبهٔ مرادات شاخ دوحهٔ جلالش سر بسدرة المنتهی
کشیده و بیخ شجرهٔ کمالش به تحت الثری رسیده مردم دور و نزدیک از ترک و تاجیک بکراماتش معترف و مقرانند
و غنی و فقیر بتقبیل عتبهٔ گردون رتبه اش معزز و مفتخر نی نی حقوقیه ملائک با آستان بوسی او ممتاز و فلک الافلاک
برای طواف روضهٔ منوره اش در اهتزاز از جای والای خود درین مقام دلپذیر اختیار نموده اشعار
سحر کز تیغ او معمورهٔ هند ٭ باسلام اندر آمد تا لب سند ٭ زهی غازی که کرد از تیغ خونخوار ٭ بقدرت
بت پرستان را نگونسار ٭ کند حکمش سرای کفر غارت ٭ بتابد نجم دیو شرارت ٭ پناه آمد درش دنیا و دین را ٭
رواج از خنجرش تاج و نگین را ٭ فلک یک گوشه از ایوان قدرش ٭ زمین یک گل ز نشا در وان صدرش

ازانجا که ثنا و اوصاف آن پیر صاحب کمال فراتر از اندازهٔ وهم و خیال ست و زبان زبان آوران در صفت
و ستایش آن سرگروهٔ شهدای والاشکوه لال، لاجرم این شکسته بال مبادرت درین مقام از ادب بعید انگاشته
سبب تالیف این نسخهٔ لطیف بمعرض عرض می درآرد که چون سعادت طراز محمد نواز که باین فقیر قادری
رابطهٔ برادری بسیار دنیا سازی و بهره یازی سپهر بیمهر از قصبهٔ سوهیه محال قانونگوئی خود جدا شده در وطن
مالوفهٔ مولف رسیده بخانهٔ مجموعهٔ لطف و تعطف شیخ پیر محمد ولد شیخ محمد یوسف استقامت ورزیده خواهش
خواندن نموده لیکن انشائیکه درخور درس او باشد بر فور دست بهم نداد لهذا این مستهام مکتوباتی که در سالف ایام
از طرف خود و بعض دولتمندان عالیمقام و برادران ستوده فرجام و جمعی از بزرگان و عزیزان ارقام نموده بود
و هر واحد از تکلف صنعتی خالی نیست فراهم آورده بترتیب آن پرداخت باستصواب حقائق و معارف
آگاه قدوهٔ درویشان ثابت قدم شیخ محمد خرم مهین برادر بسه نوع مرقوم ساخت **نوع اول**
در مکاتبات **نوع دوم** در مراسلات **نوع سوم** در رقعات **نوع اول** در مکاتبات

مکاتبهٔ اول بخدمت ارشاد مآب قدوة السالکین زبدة العارفین مقبول حضرت خداوند شاه غلام
نقشبند از طرف مخدومی شیخ محمد خرم مشتمل بر تلازم پارچه تحریر یافت آفتاب هدایت آن زیب خرقهٔ معرفت
و ایقان زینت دلق طریقت و عرفان دیباچهٔ کتاب خدادانی خاتمهٔ باب مسلمانی خلاصهٔ درگاه احدیت
مقبول جناب صمدیت واقف عمل جبروت و ملکوت دانندهٔ اسرار لاهوت آنکه چرخ اطلس مقابل گلیم
کراتش بی اعتبار ست و کسوت زرنگار شمس پیش جبهٔ عظمتش بمقدار جامهٔ سالوس دیو رجیم بکسب کمال
او چون کتان از ماه پاره گردیده و خناس خیانت اساس بحسن مجاهدهٔ اش چون خفاش از خورشید در
ظلمت ناکامی خزیده بر مفارق معتقدان راسخ الاعتقاد روشن و تابنده باد بعد از تسلیمات عقیدت
سمات و آرزومندی خدمت لازم البرکت که در عرصهٔ قرطاس نمی گنجد بمعرض عرض می درآرد که این عبودیت
کیش از آن پیش در جملهٔ اتاوا باد لاو میدان فتوت و فیض خاتم مروت محمد حاتم که از روی ظاهر بزیب
از پرنیان و تسبیح دارد و در باطن جز یاد حق همه را هیچ می انگارد میگذرانید ناگاه از مدت شش ماه شوق الهی
در نهان خانهٔ باطن این عقیدت مند ظاهر و باطن استیلا یافته و آتش عشق کبریا از مهر سینه دل را گرفته

ناچار خانهٔ جان را از متاع محبت دنیا خالی ساخته و ترک نوکری کرده بخانه رسیده و بگوشهٔ خاکساری

متروی شده به بندگی خداوند حقیقی که بر هر کسی لازم است مقید گردید هر چند مردم از بر اینکه از هیچ ممر وجه

معیشت مقرر نیست زبان ملامت دراز کرده اما بمقتضای وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

ازین غم ندارد و بلکه ازینجهت که روزهای نامرادی شب معراج مردان واقع شده کیسالهٔ این جهان را

بحال خود بهتر از جمعیت و آرام می پندارد آری آنهاکه لذت فقر و فاقه یافته اند هزاران درم و دینار را

کمتر از پشیزی شمرده اند و از اغذیهٔ لطیف درگذشته بنان جوین قناعت کرده و همچنین از هوس زربفت

و بافته زر و تافته و جامه لک را از ذیل کمخواب کم عد انسته اند بیت در حریم صندرهٔ جنت با صد منت

مهدها هر که او از باغ عزلت نیم بوئی یافته ... قبای آمال و امانی سلامت مراد این تا مراد از ارسال این

رسالهٔ نیاز آنست که اگر بتوجه خاص پیمانهٔ این قلیل البضاعت را چند ساعت در خلوت با سعادت

بار بخشند از سر قدم ساخته بخدمت فیض موهبت بشتابد و آنچه برین ذره مثال گذشته و میگذرد بتحریر

راست نمی آید که مفصل بخدمت آن آفتاب سپهر کرامت التماس نماید فرد گر بیایم محرم تازه چو گل ...

خار خار غم ز دل بیرون کنم ... پیراهن ولایت که هزار کسوت سکندری و دارائی بیک تار آن نیرزد تا یوم

القیامت بقامت با کرامت زیبنده باد مکاتبهٔ دوم بخدمت آذین بند شهرستان سخندانی گره کشای

عقدهای معانی میرلتانی از طرف محمد اکرم مشتمل بر لازم بلاد تحریر یافت خالق ذو الجلال و صانع بیکمال که

مکهٔ متبرکه را بکعبهٔ شریفه زیب بخشیده و مدینهٔ طیبه را باستقامت سرور عرب و عجم محترم گردانیده مصر مسرت و شهر

بهجت بذات مجموع حسنات سراج محل صفوت و صفافارس مضمار فطانت و ذکا سهیل یمن سعادت مشتری

بازار سیادت نور باغ اصطفا نور چراغ ارتضا شیرازه بند نسخهٔ انبساط سلسله جنبان بزم نشاط رونق پذیر

دارا و چرعه آشام جام اخلاص محمد اکرم دعای صافی از زنگ ریب و رنگ که انوار استجابت از ابتدای آن

پیدا و سلامی مبرا از شائبهٔ ریا و نیرنگ که آثار اجابت از آغاز آن هویدا باشد تحفهٔ محفل عدن منزل نموده

مکشوف قلب که شنگ آئینه حلب ست میگرداند که آرزوی مواصلت لازم العشرت نه بحدیست که

بتحریر در آید و اشتیاق صحبت وافی البرکت نه بمثابه ایست که زبان بتقریر آن کشاید بیت شنیده ام

سخن خوش که پیر کنعان گفت :: فراق یار نه آن می کند که بتوان گفت :: وعلاوهٔ اینهمه فراق ناگفتنی از
عدم یادآوری آن طوطی هند سخنوری چه نویسد که درین مدت گاهی بتشریف مکاتبات شریف دل دوستان
مهجور و بی سر و سامانان مجبور خوشوقت و بر سر و رنگ دیده صبح و شام ازین فکر که آیا چه تقصیر ازین سوره خوان
اخلاص صورت گرفته که عوض آن اینهمه کم توجهی بوقوع پیوست چون موم در کورهٔ غم میگدازد و همیشه ازین
اندیشه که خدایا چه قصور در مراتب محبت ازین بوریا نشین کلبهٔ بی سر و پا بوجود آمده که در بدل آن چنین چین
ملاطفت افتاد چون شمع در فانوس الم میسوزد بیت ما را چو روزگار فراموش کرده :: آیا شکایت از تو کنیم
یا ز روزگار :: برخلاف گذشته از ان مشک نفس فرزانگی توقع آنست که اگر خطائی معلوم شده باشد
از راه عطا عفو فرمایند نه اینکه بخار آورده از التفات دوستانه محروم سازند یعنی از گوشهٔ دل چهره منزل
محمود بخشی نظر نموده بتسطیر مراسلات بهجت آیات روی مخلصان را که مانند کهربا زرد است رشک لعل
بدخشان سازند دوستانه اعتضادا و بیتولا آنکه وقائع صوبهٔ بنگاله بعرض والا رسیده که پیالداس و متهرامل
برهمنان گجراتی در سواد مقصود آباد و لعل نام بتی از سنگ تراشیده و از سیاه دلی باتفاق جمعی از متعبدان
سطر و مسجود معبود قرار داده می پرستند و هر روز مردم بسیاری از دور و نزدیک و از ترک و تاجیک هجوم پیش
آورده طریق ضلالت میسپارند از آنجا که نیت حق طویت بندگان حضرت ظل سبحانی همگی بر رواج دین اسلام
و دفع آیین کفر و ظلام معروف است چنانچه اگر بالفرض سوای ممالک هندوستان در ایران و توران خواه
در روس و خراسان چنین امری حادث شود تا آن واسطهٔ کفر و بطلان بکلی مرتفع نگردد پای همت والا اندر رکاب
عزیمت آن سمت بیرون نفرمایند حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف نفاذ یافت که شاهزادهٔ عالی نسب
بهار بوستان دولت مستقیم شاهزادهٔ محمد عظیم آن گروه ضلالت پژوه را بسزا رسانند و بت مردود را بشکنند
و بجای آن مسجد عالی بنا کرده مقرر کنند که جمعی کثیر از مسلمانان روشن ضمیر بعبادت حضرت متعال و طاعت
ذو الجلال مشغول باشند اما از ان مایهٔ فطانت و ذکاوت عجب روی نمود که با وجود قیام داشتن ایشان
بسوانح نگاری خروج شاهزادهٔ عالم و عالمیان و روی دادن اینقدر مهمات در ان نواح بروقت داخل افراد
سوانح نکردند تا آنکه از طرف دیگر بمسامع حقائق مجامع رسید مقرب حضرت خاقانی مرزا یار علی بیگ

بارها فرمودند که ایشان با آنکه میرزا لاهوری برادر آن ملا ذی بنارسی معامله متعلقه مورد عتاب شده از
غضب سلطانی نمی ترسد فی الواقع جای عتاب ست آینده انسب آنست که هر قدر مکه رود به
بعنوان خوب و طرق شایسته بوقت داخل افراد سوانح میکرده باشند نه اینکه بعد از خرابی بصره معروض
عرض در آرند تا ماه نخشب در چاه نخشب ست بعنایت ذو المنان چهره جمعیت آن شگوفه ریاض ایالت
چون به سپهر خشان با دمکاتبه سوم مشتمله تلازم ثوابت و سیارا از طرف محمد مراد تحریر یافت بمبدع
جمیع ممکنات که عقول عشره چون افلاک تسعه در فضای بدیع قدرت او سرگردانست آن مهر سپهر
بدر اوج رافت قطب عرش سخنوری اختر دانش پروری نخل پیرای ریاض سعادت مسرور گلچین تعلق
محمدی بیان سجدی را از کسوف آفات زمان و خسوف بلیات جهان در پناه دارا د سنبله خرمن وداد
سلاسیکه سبو چیان چرخ اطلس آفرین خوانند و دعائیکه کرو بیان فلک الافلاک بستایند به تحفه قبض منزل
روشن رای قمر ضیای می سازد از آن وقتیکه سراج زمانه فیما بین تیغ مهاجرت کشیده و عقرب ایام بیانه یکدیگر
نیش مفارقت زده خاطر این هرگز بین چون حوت بی آب در شدت و اضطراب ست و مانند سیاره همیشه سرگردان
و بیقرار و تن در لاغری چون هلال انگشت نما گردیده و در تا قوانی اظهر من الشمس گشته حاصل که اگر شمه از درد فراق در
میزان تحریر سنجد نگنجد و اگر برجی از الم جدائی بر کرسی تقریر نشاند صورت نه بندد بیت توان بقلم نوشت شوقت
گر تیر فلک شود دبیرم ٭ از حضرت کردگار امید دوری و دوا مستدعی آنست که امید سعادت را مسموع ساز د تا قوز
حرمان را اگر چه چون جوزا دو سر داشته باشد از میان بردارد و حمل شوست راه چنانچه سماک اعزل باشد سرطان راه
نیم پا در آرد امید که تا بنات النعش مباعدت بپروین مواصلت مبدل گردد و دوری صوری را راس و ذنب مقطوع
شود با آفتاب یاد آوری کلبه احزان این دماغی گم نام با منور گردانند و الا انتظار شنیده شد که در شهر رجب شادی
کتخدائی غره ناصیه سعادت مندی ستاره آسمان بخت بلندی مخدوم زاده ستوده سیر محمد انور مقرر گشته باستماع
این نوید جهان اسید ثریا وار عقد جمعیت در دست یافت و سهیل نشاط در یمن خاطر تافت آویخته زهره
و مشتری قران این سعدین را که هواخواهان عقیدت اندوز برای آن صباح و ساوست دعا نا فرقدان افرو
دارند در ایام سعود بحسب دلخواه صورت پذیر ساخته موجب فرحی و فرخندگی گرداناد اگر چه پیدا استجابه این

اثر مینماید است که خود را بخدمت رساند اما چون معلوم نیست که در ماه مرقوم کدام تاریخ قرار یافته لهذا متوقف شده
مرقوم خامهٔ نیاز میگردد که تاریخ معهود زود این رهی را آگهی دهند تا در آن ایام سعادت فرجام رسیده یوسف دل را
که از جور اخوان زمان در چاه غم ناکامی هست بدلو ملاقات ساعی برآورده عزیز مصر مسرت گرداند و بالفعل از عدم رسیدن
فقیر حمل بر قاعده و تقصیر نفرمایند خالق قوس قزح تیر آرزوی خدام بهدف مرام مقارن داراد مکاتبهٔ چهارم
بخدمت برگزیدهٔ بارگاه صمدیان گل محمد مشتمل تلازم گلزار تحریر یافت نخلبند حقیقی حدیقهٔ امال و امانی آن بهار بوستان
معانی گل گلزار سخندانی سرو جویبار اهلیت صلصلین شاخسار آدمیت را القطرات سطرات عنایت سنایت شگفته
و ریان دارد بعد دستهٔ شوق و چمن چمن اشتیاق که سوسن زبان از بیان آن مانند لالهٔ سربسته دهان ست
نکشوف ضمیر گلشن تنظیر می نماید گلدستهٔ گلبن ودادیعنی رقیمهٔ مسرت شمیمه که سوادش چون طرهٔ بنفشه مویان عطر بیزی
می نمود و بیاضش مانند چهرهٔ گلرویان دلاویزی میکرد در هنگامیکه نرگس وار چشم انتظار کشاده بود و از غایت نگران
عندلیب از فراق گل خار خار در جگر داشت بدست شمشاد جلوه دار که بپایک صبا از تیز رفتاری شرم سار ست چهره ورود
افروخت بمطالعهٔ آن دماغ دوستان یکرنگ طراوت تازه گرفت و گلستان خاطر محبان صمیم القلب گل گل شگفت نتیجه
از احداث باغچهٔ متصل باغ ثمرهٔ شجرهٔ اقبال و نامداری عز اگلزاری و طلب داشتن بعض نهال مثل کیله و انناس و شفتالو
و انگور و زرد آلو و امثال آن قلمی بود خیلطلب حسب طلب بیتاب لازمهٔ سعی و تلاش بکار برده از ثمر اینکه در ینجا
باغی چنانچه باید نیست بناء علیه بدست نیامده لیکن چون عنقریب رفتن گلابی باغبان جانب مستقر الخلافة اکبرآباد
میشود نورستهای سرو سهی و نوبادهای سیب و بهی و دیگر انچه آن سرمایهٔ مروت و بهی ازین رهی طلبیداشته اند از
باغ خواجه پهول و لاله نهالچند طلبیده ابلاغ داشته خواهد شد بالفعل آن مجموعهٔ حسنات نهالهای توت
و آت و گلهای از قسم چنپا و نوارهی از قصبهٔ بارهی طلبیده بنشانند از رهگذر عدم فرستادن نهالهای چون سنبل
پیچتاب نخواهند خورد و ازین دوست بیریا که تخم یکرنگی در زمین دل هیکاره غباری بخاطر نخواهند آورد اگرچه بیخ اخلاص
فیمابین آنقدر استحکام یافته که از صرصر این قسم مقدمات متزلزل نتواند شد اما برمزید احتیاط القلم آمد دوستی با مقتضی
آنست که همیرین نمطیه نکهت بیه قائم عنبر شمائم که خسته خاطران فراق را مژدهٔ دوا و بینوایان بادیهٔ اخلاص را مایهٔ
صد برگ و نوا تواند بود معطر و معنبر دارند ریاض عمر و دولت همیشه در بهار و از خزان آفت دوران بر کنار باد

فرد تا بود زندگی خضر بگیتی جاوید * سبز باد چمن عمر تو از آب بقا * مکاتبه پنجم بخدمت سیادت و نقابت
پناه میر محمد شاه مشتمل بر تلازم اسپ تحریر یافت تا رخش مهر در میدان نیلگون سپهر بمهمیز قضا و رنگ تاز است و
سمند ماه بجولانگاه چرخ کبود بتازیانه قدر در اهتزاز توسن جمعیت و آرام رام آن شهسوار عرصهٔ خنگ مروت
سر خیل ارباب فتوت اختر منیر برج نقابت گوهر بی نظیر درج نجابت نقاوهٔ دودمان مجد و علا زبدهٔ خاندان عز
و اعتلا باد از آنجا که اظهار جوش و خروش باطن محبت مواطن شیوهٔ ستوده سیمان روزگار است مخلصان بیریا
را ازین رویه عار لاجرم عنان ادهم قلم را یکبارگی ازان وادی معطوف داشته بشاهراه مدعا جولان میدهد که
درینولا از زبان حسن خان سوداگر ساکن پهلواری ظاهر شد که عزت خان سوداگر چند راس اسپ از جنس کچهی
و مجنس پیش خواجه مشکی ناظر سرکار نواب ... الالقاب آورده از انجمله اسپ سنجاب مشاهده افتاد که ابلق ایام چنان
فرس خوش ترکیب گاهی ندیده و گوش زمانه تازی نژادی بدان خوبی و جمال از زبان عربی و لسان ترکی امثال
آن نشنیده در تیز رفتاری باد پائی است و در زود و تندی و چالاکی تیر و تراز شست برتر خسرو گوی عرفی شیرازی این
بیت در وصف آن گفته بیت بطوفان شبگرد و دمش غرق * بدریا موج بر روی هوا برق * فی الجمله
خواجه مذکور نظر به بیش قیمتی آن عراقی نسب برات بخریداری تکه و درمان دیگر نتوانستند گرفت سوداگر مسطور
بی آنکه اسپ مرقومه از نظر اقبال عوالی منزلت دیوانصاحب سلمه الله تعالی بگذراند جانب گهوڑا گهات رفت از ینجا که
دیوانصاحب قبله عاشق اسپ خوب اندازان و چندی که تعریف آن شنیده اند میفرمایند که گر برابر طلا و نقره قیمت
آن می شد میگذاشتم و نظر برینکه آن زبدهٔ بشریت نهایت در اسپ شناسی بهره وافر دارند فرمودند که ایشان نزد سوداگر
مسطور رفته اسپ را ببینند بعد شناختن عیب و هنر قیمت مشخص نموده اطلاع دهند که در فرستاده آید از راه تمنا یک
دو صد روپیه و یک اسپ ابرش مصحوب جنگلی خدمتگار فرستاده اند شکر عنایات بجا آورند ملاذا یک راس اسپ
مخلص را نیز مطلوب است و استماع رفته که در محلی که آن ملاذ میباشند اسپی سرنگ یابوی نجانهٔ افغانی هست صد روپیه
قیمت آن مشخص شده تحقیق نموده اگر مناسب برنگارند زر در دم فرستاده طلبید زیاده هرچه نویسید فضول است
مکاتبه ششم بخدمت دوست ممتاز یار دلنواز مشتمل بر تلازم ترنم و ساز سازندهٔ نوبت قضا و قدر که ...
و لون چندین نغمهٔ گوناگون برآورده مجلس نشاط آن مخترع آئین خنوری و مبدع قانون نکته پروری سرو قد

دقیقه سنجان هنرپرواز میان محمد نواز را بعنایت بینهایت آراسته دارا د بعد آرزوی بیکران و شوق بی پایان

که اگر این بی نوا سالها با دای آن مترنم شود هنوز صدائی از آن باب و آوازی از آن بباب بیرون نداده

باشد پرده کشای چهرهٔ مقصود میگرد دکه برای آن ترنم پیرایه تحریر شدی ظاهر و هویدا که دو مستدار همیشه با دو

تار و سرود عشاق وار مشتاق میباشد و از آن هنگامه که بهیرون و کلیان مطربان ساکن قصبه سرهی نگر

بحسب قسمت از هوا خواه یک رنگ جدا شده آهنگ خراسان و عراق نمودند تشتی و طرلی دست بهم

نداده و سنگ تفرقه که از جدا شدن اینها بر بط انشا طرا افتاده چه گوید و چه نویسد از تصور نی سازهای آنها نای

انبساطی بر دوار نیاوخنجری نوازی شان خنجر غم به سینه میخورد و بهر حال بسیار نگین و نهایت حزن آگین بودند

گرفتاری جهان در علم موسیقی امثال ایشان بر روی زمین خدا آفریده چون از مغنیان این سرزمین هیچکس موافق مرضی

پیدا نمی شود شنیده شد که بلال نامی هر بار نواز که بتار و سرود مهارت تمام دارد و بزیر و بم زهره را برقص سماع

در می آرد و در سارنگ پوره میباشد و در سابق ایام پیش آن سرایهٔ بهجت و آرام تو ترهی رام قاصدی را با مبلغی راه

خرج و یک جامهٔ اساوری بطلب او فرستاده شده بود از نا ایمنی راه برگشته آمد و الحال که مخاطره طرف برطرف

شده قاصد مذکور میرسد آمال که آن باریک بین معانی وجه مرسوله رسانیده او را روانهٔ این صوب نمایند و یک طنبور

خوش اسلوب اگر بچنگ افتد خریده ابلاغ دارند زیاده بجز شوق چه نویسد مکاتبه مفتتم در خدمت سیادت

و رفعت پناه صفوت و نجابت دستگاه زبدهٔ دقیقه سنجان معنی شناس میر محمد عباس از طرف محمد قاسم مشتمل بر تلازم

طیور مسطور گشت بیت جان من بی رخ تو فاخته وار ٭ سالها شد که میکند کوکو ٭ تمنای لقای آن صلصل

شاخسار دانش تزوهی عندلیب بوستان و الا شکوهی شایستهٔ دین و دول پسندیدهٔ حضرت عزوجل نه بدرجه ایست

که حمامهٔ خامه در هوای آن بال و پر کشاید یا طوطی زبان در بیان آن زبان آوری نماید بیت ز شرح شوق قلم

آتش در پر روح الامین افتد ٭ اگر غم نامهٔ هجر تو بر بندم ببال او ٭ کو طالعی که بهبری آن سعادت مواصلت

که چون عنقا ناپدید است کبوتر وار بر بام مشاهده پرواز کند کجا بختی که بمساعدت آن شرف ملازمت که مانند سیمرغ

از چشم نهان است چون مرغ دست آموز در دست آید بیت همای اوج سعادت بدام ما افتد ٭ اگر ترا گذری

در مقام ما افتد ٭ از آنجا که این دولت عظمی هر روز متعذر است و شرح شوق آن بقلم و زبان متعسر ناگزیر

حصول آن بفضل خداوندی وود یافت آن بضمیر آن تدرو کوهسار خردمندی حواله نموده بمطلب می پردازد
که درسال گذشته شیخ یسین نامی چند دست چرده از کوهستان مورنگ آباد درین سرزمین آورده بود
بتیمارداری نا انصافی میرزا کاظم که خدمت میر بحری اینجا دارد و از هنگام بانگ خروس تا زردک شدن
آفتاب بطریق ظلم و بیدادی بسیار ده و بزور پنجه حکومت چون شاهین جنگل تعدی دراز کند آن طیور را
بی قیمت تر از گنجشک لقمه گرفت و هر چند درین ماده بمشار الیه گفته شد و لیکن چون بطور ناخوش از باده
غفلت و غرور مست هیچ بخاطر نیاورده از آن باز بقول آنکه بیت کی آنجا دگر هوشمندان روند
چو آواز دهد بوم بلند شنوند احدی از سوداگران و صیادان آن بوم درین دیار نرسیده مرغان کوهی از قسم
باشه و بیسره که خرد ترین جانوران شکاری ست تیر کسی نیاورده از انجا که رغبت دوستدار بر طیور شکاری
بسیار ست لهذا هنس رام نام میر شکار خود را برای خرید جانوران بجانب راجپور فرستاده طرفه آنکه امسال
باز از آن قصبه نیز از تعدی فوجدار آن ملک برالست غیر از زاغ و زغن و چغد بدیمن دران مکان ندیده
بی نیل مقصود برگشته آمده هنگام مراجعت دو شارک گویا از معظم آباد خریده بطریق تحفه پیش خیر اندیش آورده
و حال آنکه از بهم رسیدن این قسم طائر انشراحی بخاطر بهوا خواه دانگشت آری بیت تهی صد دسته ریحان
پیش بلبل نخواهد خاطرش جز نکهت گل دوست نواز اشنیده شد که میر شکاری از ساکنان قصبه
یوسف آباد عرف کوت ده دست چرغ کوهی بقسمیکه از تیز پروازی کلنگ و سرخاب را چون تیهو و دراج
میرباید بلکه هیچ مرغ آبی و طائر خشکی از پیش نمیگذارند بجهت میرزا یادگار بخشی و قایع نگار آن سرکار طیار کرد
میرزای مشار الیه بسبب آنکه درین روزها از خدمت آنجا معزول شده تعینات صوبه مالوه گردید مشتری آن نگشته
لهذا مصدع میگردد که آن کبک کوه دانش و آگهی او را تسلی ساخته روانه این نواحی نمایند انشاء الله العزیز بعد
رسیدن اینجا سوای قیمت جانوران یکچیزی بطریق انعام نیز باو داده خواهد شد مترقب که تا رفع حجاب دوری
و بسیاری هما یعنی قاصد تیز پا خیریت احوال خیر مآل بگوش مخلصان یکتا کرقری صفت طوق اخلاص
در گردن جان دارند می رسانیده باشند که دل اتحاد منزل که از غایت نگرانی و انتظار چون مار خود می پیچد طاوس
وار برقص انبساط در آرند کلاه جمعیت و شادمانی بر تارک ساهی زیبنده باد مکاتیب هشتم بنام عبد الصمد

اشفاق شیخ عبد الرزاق سلمه تعالی لازم غلهٔ بیت آورد صبا نامهٔ مشکین تو است شد عرض جان تازه نفخ

قامت مکاتبه مسرت عنوان مراسله عشرت نشان صبح دهان بار جهٔ کتان پرتو طلوع افگنده چهره

دوستان را که از درد جدائی آن معدن تنگی و نیک اعالی چون سیر شفت زرد بود بسان گل عصفر سرخ گردانیده موهم

بود که محمد ابدال مقدم موضع کرتال ملتجی بر آنست که چک الیه موضع مذکور به دستور سابق بحواله او باشد ملا اذا

فقیر حقیقت سامی را مقدم دانسته آنچه اینجا بود بالراس والعین مسکر را شنیده باشند که در سال گذشته مقدم مذکور

آن چک القرار بالمناصفه کشتکار کرده جنس شالی و شالمی و امثال آن هرچه پیدا شده قماش و زرگار خود

ساخته و یکدانه بری نرسانیده هنگام تقاضا از زردروی گاهی سندر مسرخی و زال و گاهی آفت خشکی حواله نموده آه

و خرمن اعتبار خود زده برای اینقدر سه که طلبیده میشود نمی آید و گماشته خود میفرستد و چون حقیقت غدر و

دغای این مرد جو فروش گندم نما بواقعی معلوم شد ناچار چک مذکور را بالقرار مبلغ دو صد روپیه بشیخ مونگیری که

حق جوار بود و سند دار وتا عال از جمله ایشان حیر سکال بر کوه و قسم و دینار با وسپرده بقدر زر تحریر و لیتفاوت مکرده حواله نموده

و بنابر مزید احتیاط تمسک مالضمانی سکهداس صراف نویسانیده گرفت از این جهت هرگز باز حواله آن مرد دغا باز

نمی توان نمود لیکن چون آن ملاذ در باره او نوشته اند قطع نظر از مقدمه سابق اگر آینده پنبه غفلت از گوش هوش

بر آورده دست عمل از بغل بر آرد چک دیگر حواله او کرده شود بشرطیکه به پختگی مزروعات بدون مواجهه کسان

مخلص هرچه حصه شیئ از زود از جنس عدس و مشنگ و غیر آن هرچه پیدا شود نصف سالم رساند و از هر بار همان

نوع سلوک کرده باج را متصرف شود برنج و کساله خواه اختیار بمقدار وا نذار زن دیگر نشر خواهد شد این مراتب را باو گفته

هرچه بفرمایند بعمل آرد مکاتبه تسهم برادر ارجمند شیخ فتح محمد سلمه تعالی لازم گنجفه تحریر یافت خداوند یکتا تاج محبت و

اخلاص بر تارک جبهگان خاص نهاده شب تاریک آنها را بنور عشق روشن تر از شب قدر و لیلة البرات گردانید

برادر بجان برابر و سعادت اثر نادر العصر جوهر شمشیر لیاقت آب گوهر صداقت را سر خروی دارین فی الواقع بر غصه مهاجر

دوستان درد انگیز مفارقت هرچند که از مکنون دل بیش بر نمی آید کم بروی تقریری در آید آری نغمه سرایان چنگ

موافقت گفته اند فرد در تنگنای حرف نیاید بیان شوق ... ز انسو که حرف و لفظ حکایات دیگر است ... تا گرم

این ولسو مطلب از دفتر بی پایان در وقتیکه بر بن میرسد که از زبان اعزی غلام نبی ظاهر شد که آن برادر بتوفیق

خداوندا که دست از ارتکاب نهی منکر که طریقهٔ ضلالت کیشان است برست بازداشته بامر معروف پرداخته‌اند و خانهٔ دل
را از قماش لهو و لعب خالی ساخته باستماع این مژدهٔ جان افزا اصناف نشاط شادمانی دست داد الله
تعالی جمیع مسلمانان را بر حکم شرع اطهر موافق دارد و حضرت سن چالاکه بر صراط مستقیم و جادهٔ قویم پا نهاده‌اند
آنچنان جد و جهد بکار برند که جز بطاعت و عبادت آلهی سر وا نشود و یک دم سوای یاد حضرت احدیت خرج نگردد
فرد غافل ز احتیاط نفس یک نفس مباش ❊ شاید همین نفس نفس واپسین بود ❊ و هر چند در اثنای طلب
مقام یاس رو نماید بمقتضای لا تقنطوا من رحمة الله نومیدی که کفر محض است در حریم خاطر را
نباید داد بیت چو یعقوبم ار دیده گردد سفید ❊ نبرّم ز دیدار یوسف امید ❊ آری سالک را در عین طلب
حال قبض و بسط طاری میباشد پس در حالت قبض نظر بر فیض حق باید داشت فرد چو گردد کار با مشکل
مشو از لطف حق نومید ❊ که قربانی اسماعیل بهر امتحان باشد ❊ و همچنین سالکان طریقت نیز گفته‌اند که
طالب صادق را ضرور است که بذکر نفی و اثبات ساحت خاطر را از خار ما سوی الله پرداخته و از خودبینی که
بسیاری زورآوران بالادست را زبردست گردانیده پاک و صفا سازد تا ثانی الحال هیچ آفت در حریم
قدس بار نیابد و آفتاب عنایت کبریائی بر کلبهٔ احزان او بتابد بیت بکن بیرون ز دل هر ما سوا را ❊ ببابی
آن زمان سر خدا را ❊ مکاتبهٔ دهم بخدمت معدن نیکی و نیکنامی مخزن عطوفت و دوستکامی بلا فرق مثل
مشفق بی بدل شیخ محمد جعفر مشتمل بر تلازم شطرنج تحریر یافت فرد ازچه مشغول کنم دیده و دل را که مدام ❊
دل ترا میطلبد دیده ترا میخواهد ❊ از دست برد فراق چه نویسد صبر و شکیبائی را که متاع خانهٔ دل بود یکبارگی
غارت ساخته و این بی نوا را از بساط انبساط اخراج کرده در ششدرهٔ رنج انداخته مهره علی الاطلاق گردانیده
فراق بشکنند تا من بعد رخ بحجرهٔ دوستان نکنند بفیل بند غم فرزین بند نشاط منصوبهٔ مخلصان را شکست
ندهد مامول که تا حصول مقصود این نمودی بود که عبارت از دیدار آن نضارت کشت فتوت و جود ست الوا
مکاتبات مسرت آیات مفتوح دارند که بحکم المکتوب نصف الملاقات باعث تسکین این مسکین تواند شد
استظهار احوال رقیمه نیاز محمد شهباز پیاده سبیل غریبی و نامرادی و سوار توسن است بازی و نیک نهادی
ست تا اینوقت در هر مجلس که قیام داشته یار شاطر مانده نه با خاطر از آنجا که بادشاه حقیقی تقدس و تعالی

قامت باکرامت را بخلعت قدردانی و فیض رسانی زیبا گردانیده یقین که در بارهٔ این قسم آدم بیکار نوعی توجه
و مهربانی مبذول خواهد شد که پریشانی احوال او بجمعیت و کامرانی مبدل گردیده باعث ممنونی مخلصان
همیشه گردد زیاده چه ترقیم نماید تا عرصهٔ فلک بانجم و بسیط زمین بمردم زینت دارد مجلس عیش آن مقدمة
الجیش مردمی و مروت بعنایات ایزد بیچون از صدمات منصوبه گردون محروس و مصون باد **مکاتبهٔ یازدهم**
مشتمل بر تلازم برشکال تحریر یافت کشت امانی و آمال آن مجموعهٔ فضل و کمال برگزیدهٔ حضرت داور میان
دلاور با بیاری حضرت باری سرسبز و بارآور باد بعد اداء تحیهٔ وافره و تحیات متکاثره واضح و لائح گردانیده
می آید از انساعت که حجاب دوری و نقاب مهجوری در میان آمده اشک چون سیلاب در جوش است
و دل مانند رعد در خروش شرارهٔ فراق برق وار از سینه میخیزد و آه غم از جگر چون صاعقه از آسمان میریزد
فرد رفتی و در فراق تو چشمم زگریه گشت ✤ چون ابر نوبهار سیاه و سفید و سرخ ✤ از انجا که بعد ازین تاب
درد تنهائی و طاقت الم جدائی نیست بجای اتفاق از آن دوست صادق آنست که بر وفق وعده زودتر
مراجعت نمایند تا احوال مبتلای چنانچه بقلم آمد بچشم خود ببینند **فرد** گهی ابر تر و گاهی ترشح گونه گه باران ✤ بیاور
چشم من بنگر هوای برشکالی را ✤ دیگر مخفی نماند که در نیولا صلاح سرمایهٔ تقوی و صلاح میان محمد صلاح
بر آن مقرر شده که متصل دروازه مسجدی باید ساخت و فاتحه کتاب اخلاص میان فتح محمد را که باب استغنا
بجانب هوا و هوس فرو بسته اند چون قطرهٔ نیسان در صدف عزلت جا گزیده اند تکلیف باید داد که درهمین گوشه
استقامت گزینند باید که آن سرمایهٔ صدق و یقین اینمراتب را بامشار الیه ظاهر ساخته همراه بیارند **مکاتبهٔ دوازدهم**
بخدمت فاتحهٔ کتاب اخلاص خاتمهٔ باب اختصاص بیاض چهرهٔ فطانت و خرد سرائی میان شیخ سنائی مشتمل
بر تلازم کتب تحریر یافت صحاف کتب خانهٔ آفرینش که بحکمت بالغه اول نامهٔ عشق ترتیب داده بترکیب نسخهٔ عالم سرشت
و دل آدم خاکی را در شکنجه در کشیده رشک آئینهٔ سکندری ساخت اجزای وجود آن مطلع انوار اهلیت و مخزن اسرار
قابلیت نور حدقهٔ کامگاری نور حدقهٔ نامداری زبدهٔ ارباب اعطاف و خلاصهٔ اصحاب الطاف غواص قاموس
دانائی و عیار دانش و بینائی را بشیرازهٔ صحت و توانائی مجلد داراد بعد از جهان جهان شوق که مختصری از ان
مطول است بعرض آن تصرا آوردن نسنجد و پس از عالم عالم اشتیاق که مجملی از ان در دفتر تحریر نگنجد برای گزیده عقل سفید

مخفی و پوشیده نماند که نفحات بوستان خلت و وفاق بعد از دیری بمشام مشتاق رسید یعنی کمال بهار

نامهٔ آن نزهة الارواح و تحفة الاصحاب و روضة الاحباب به ازان نتواند بود رسانید و خارستان خاطر

باغ ارم بهارستان گردانید و عندلیب باطن را مانند گل خندان انواع شگفتگی و نشاط بخشید مصرع

ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی ** آنچه در باب خرید نسخهٔ احیای علوم مرقوم بود بهار دانش

سلامت اگرچه پیش صحافان بلدهٔ لکهنو دو سه جلد این نسخه هست اما ازین جهت که غلط دیده و بدخط

واقع شده خرید نکرده شد نهایتش درهمین ایام رفتن خیرخواه همراه زبدة الحقائق و کنز الدقائق حضرت

سلمه الله تعالی جانب رشک هشت بهشت شاهجهان آباد اتفاق افتد و دران جا عبد الحکیم نام صحافی که

زیر سپهر گنبد هفت اقلیم در خانهٔ او لوان یافت از آشنایان فقیر ست انشاء الله العزیز بعد وصول بدان

مقام و لهذا یک نسخه مذکور که بحسن خط و متانت عبارت گلدستهٔ محافل و زیب مجالس باشد بصرفت او خرید

آن مصباح شبستان فضیلت ابلاغ خواهد داشت ترقب که پیوسته بهمین منوال تا حصول مواصلت

سعادت گلستان دوستی و چارچمن یکجهتی را برشحات سحاب نامهای مرغوب و الا

سرسبز و شاداب دارند زیاده چه تصدیعه دهد بعنایت حافظ حقیقی سایه های همایون دولت و ازدیاد

مکاتبه سیزدهم بخدمت سراسر بهجت عطوفت آگین شیخ محمد امین عامل فیروزآباد مشتمل

تحریر یافت بازار فصاحت و بلاغت از جواهر سخن آن جواهر درج نکته پروری

شده خاتم مهرورزی نقش نگین فیروزی تیزو پر رونق باد آرزو و مهاجرت و شدت مفارقت

دل چون ماهی در شست بیقراری گرفتار ست و رخ مانند شاخ خزان دیده پژمرده و زار و بر

کرده که کدام پاره بر سر شانه ها از آنجا که مقدمهٔ شوق بقید تحریر آوردن شتر ادر سوراخ سوزن

باز ادراک طبع دراک حواله نموده بر ضمیر آیینه نظیر واضح و لائح مینماید که مکاتبهٔ مسرت التیام بعد تمادی ایام

موقی برام وارد گشته چهرهٔ مهجوران را که بسان کهربا زرد بود مانند عقیق و مرجان سرخ گردانید

به بجوئی موصوف ست که اگر ببر لفظش به اوانهٔ در شاهوار و یاقوت روح خواهم داد

آبدار یا یکپارچ سررشتهٔ جان دانم بجا ست و آنچه از ارادهٔ تنبیه وارعلاج زیبندار فیروزآباد که از بدگوهری

اطاعت فرا ترک گذاشته شیطنت وگمراهی را شعار خود ساخته در پی گوناگون حیله وفساد میباشند واینکه زیطرین
تمرد او صلاح خواجه مرد منزه برین است نگارش بذیر خامهٔ رنگین نگارشده بود مهربانا رای این عقیدت انتما بحکم
آنکه شنیده درنظر جوهریان بجوی نیرزد وپیش دانش دوراندیش قدر ہی ندارد اما چون فقیر در ہمین سرزمین مشک خود را
کافور کرده ولآلی احوال این حوالی را بارها بالماس امتحان سفته اگر حرفی چند تحریری در آرد که با این جمعیت
قلیل با آن قلیل که بسیاری از متحاذیل رفیق او بند در آویختن مصلحت نیست و باعتماد سپاه این نواح که هیچ یکی
از حکام پیشین از رفاقت اینها فلاح نبرده اند صلاح محاربه بستن نه و اگر خواه مخواه ارادهٔ سامی بارای مجوز
مذکور بتنبیه آن مقهور قرار گرفته پس جوقی سادات بارہہ که هر یکی در محاربت روئین تن است نه مانند نازنینان بلوچ
بدن طلبیده رفیق خود سازند با رفاقت این قسم ملّایان همراهی این نوع بزدلان لئیم هر چند که چون سیل
سست در میدان در آید میتوان دندان شکست و کفره فجره اگرچه بیشتر از مور و ملخ باشند توان تراز مور و ملخ توان
شمرد و بدون آن عزم استیصال او خیال محالست که بخاطر عاطر رسیده و سودای دور از کارست که در باطن شریعت
متمکن گردیده شیشه را بسنگ زدن و مشت بر السندان آزمودن کار ذی عقل نیست اگر آن ملا گفته باشند که
در جنگ چنید از پرگنه باڑھی بامن یاری دارد وقت کار لازمهٔ مددگاری بظهور خواهد رسانید نقش بر غلط افتاد چرا که
آن مکار اگرچه بحسب گفتار و کردار خود را بحلیه راستی آراسته مینماید اما آخر حال از نیام بطون خنجر دغا و سنگین دغل از
بغل می برآرد از حیله و فریب او طریق این معنی نباید سپرد بلکه سپر او جهرا او را عدوی خود باید شمرد و دو یک تسبیح سلیمانی
و یک تعوید سنگ یشم مرصع که طلبیده بودند مصحوب پنهان کهتری ابلاغ یافته زیاده نیاز است
پس مکاتبهٔ چهاردهم بستوده آثار سعادت دثار برگزیدهٔ حضرت کریم میان محمد نعیم مشتمل بلازم
درم و دینار تحریر یافت عزیز من اگر رای در سلطنت داری دست از درم بردار و روی بدین آری و استغنار شعار
خود ساخته از مال هر چه باشد بپاش و بخاکساری و نامرادی پرداخته در پی سامان عاقبت باش آنها که در دام
دنیا و رعونت گرفتار ند بپشیزی نمی ارزند بلکه بشناست حرص ثروت و طلب جاه چون پل سیاه رو سیاه اند
فرد بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر ٭ بی عقل مرد آنکه بدان مبتلا شود ٭ و بهمین اندیشه هنرمندان گیر
دانایان روشن ضمیر کار آخرت را مقدم دانسته و سیم این دیار نا مستقیم را برابر نیم دانگ نمی شمارند و اشرفی و روپیا

١٦

مثل خرمهره بخاطر نمی آرند حسب مثقال زر را بقدر حبه در دل راه نمیدهند و درهم را بمثل درم تنگ وزن نمی نهند
و همین آن بی نیازی چه سرفرازی که حاصل نکرده و کدام راز سر بمهر که بر ایشان نگشوده رباعی ای دل طلب مال
ز آثار دنی ست ٭ افزایش مال مایهٔ کبر و منی ست ٭ از کثرت مال بی نیازی نبود ٭ هر دو بگذر ز مال بی نیاز ست
غنی ست مکاتبهٔ یازدهم بخدمت فیض منقبت صاحبزادهٔ والا جاه میان رحمت الله در تلازم پان
صاحب مهربان فیاض زمان سلامت بعد از اظهار لوازم سپاسداری و انکساری عرض میدارد که ورود
والانامه باعث سرخروئی این بی برگ و نوا گردید در باب تیاری پاندان نقرئی که امر شده بود صاحبزادگان
اینجا از جهت که برای بعضی مقدمات با هم تراش و خراش دارند بحضور رفته اند بنابران لعل چند نیز باقی رام زرگر
ساکن خیر نگر را که بیچون فی ذوالجلال او را در هنر خود دستگاهی کمال بخشیده طلبیده فرمایش نموده که پاندان خوش اسلوب
که مرغوب طباع و قلوب باشد زود و شتاب بسازد متعاقب که تیار میشود بخدمت عالی برکت ابلاغ میدارد
زیاده چه عرض نماید مکاتبهٔ دوازدهم بخدمت خدام والامقام شیخ محمد ناصر مشتمل بر تلازم عناصر تحریر یافت
الله تعالی ذات شریف عنصر لطیف مشفق مهربان بکرم عمیم الامتنان را از باد حوادث دوران در دائرهٔ حفظ
و امان دارا داد رقیمهٔ سامی و نمیقهٔ گرامی وارد گشته موجب آبروی خاکسار بمقدار گردید آنچه در باب آب عقیده تمهید
پیرایه یارفته بود امتثال امر را سعادت دانسته میخواست که روانهٔ خدمت لازم البرکت گردد لیکن چون موسم گرما که
آتش از حرارتش وام میگیرد مانع آمده انشاءالله تعالی اوائل هنگام باران که فی الجمله برودتی در هوا پیدا میشود بملازمت
کیمیا خاصیت بهره اندوز خواهد شد بیت آنم بسر کوی تو پویان پویان ٭ عشاق صفت وصل تو جویان جویان
تا هو السید ثلاثه از اربع عناصر ترکیب پذیرست وجود فائض الجود آن یکتای دو کون فیاض جهانیان باد مکاتبهٔ
هفدهم بخدمت اعزی شیخ محمد شمس مشتمل بر تلازم حواس خمسه تحریر یافت عزیز دلها سراپا خوبیها سلامت بعد
از اشتیاق ملاقات بهجت آیات که زبان قلم از بیان آن عاجز ست مکشوف خاطر خطیر گردانیده می آید که تا نشست
که خبر فرحت اثر سامعه افروز مخلصان حلقه بگوش نشده و ذائقهٔ دوستان یکدل به چاشنی یادآوری حلاوتی
نیافته بر خلاف گذشته چشم از آن قرهٔ باصره فتوت آنکه تا لامسهٔ آرزوی مواصلت سراسر بهجت دست یابد
شامهٔ دوستی و دماغ یکجهتی را به نسیم رقائم عنبر شمائم معطر و معنبر دارند مکاتبهٔ هجدهم بعین فرزانگی جبههٔ یگانگی

سعید انام شیخ ابوتراب سالکن بلگرام مشتمل بر تلازم تیر و کمان تحریر یافت فارس میدان یکتائی عندلیب شاخسار

دانائی جدول صحیفه فردی مرکز دائره همی همواره از کشاکش چرخ کج خرام در حلقه حمایت ملک العلام بوده

بسهم آرزو شاد و مرام باشند بعد از دعوات فراوان و تحیات بی پایان بیرون و عیان نموده می آید که از شدت

مهجوری دل چون احوال هجران خوردگان بی سپر و دور مهجوری گزیده و از دواب هجران تن مانند چله نشینان رو

بضعف و لاغری کشیده از آنجا که سیه سر دوستی خالص دارد از ناوک فراق همین نوع خدنگ غم بر سینه می خورد

اما عجب ست که باوجود اتصال آن مجموعه خرد و کمال تیر سگال را که سهم یا از قوس باطن بر تاب کرده در راه اخلاص

قربانست چندان از گوشه خاطر فراموش کرده اند که گویا پای آشنائی در میان نیست و حال آنکه ارباب فتوت با هم

که طریق محبت بسیار زند ترکش جان تهی دارند از آنجا که رشته حیات انسان کوتاه و نااستوار واقع شده و بسبب گردش

آفاق ملاقات آنها کم در قبضه اتفاق می افتد معهذا اگر سبیل رسل و رسائل مسدود باشد قیاس نمایند که خاطر مهر گزینان

را از بند غم و الم چه طور رهائی رو نماید ترقب آنست که نگارش رنگین نامها که بنصف الملاقات موصوف ست عیش

بخش دوستان و فالکیش باشند دیگر احوال این والی از زبان سعادت ایاب محمد داراب هویدا خواهد شد اول عاشقان

هدف تیر مژگان کمان ابروان ست سوفار مراد در شست ایشان وره مقصود در دست آن زبده فطانت

اندیشان باد مکاتبه نوزدهم بخدمت منبع عطوفت عمیم شیخ محمد ابراهیم مشتمل بر تلازم سیاق جاد علی الاطلاق

کرسیاه عشتار روز نامچه اشراق حرفیست از خامه حکمت او و دفتر بی پایان موجودات صحیفیست از قلم قدرت او

آن نتایج مناهج اخلاق سالک مسالک اشفاق نسخه جامع انشا پردازی منتخب مجموعه املا طرازی باقی اعمال

حسنات تتمه افعال صالحات محاسب حساب نفس الامری مدرک محاسبه خرد وری فروغ پیشانی کاملیت

روشنائی چهره قابلیت آنکه کمال بلاغتش از قید کم فهم بیرونست و اندازه فصاحتش از میزان اندیشه افزون

متانت عبارتش کلام فصحای سلف را انعم البدل و حسن خطش خوشنویسان حال و استقبال را دستور العمل همواره

از خسوف آفات جهان در امان داشته کام بخش مطالب دوستان و آرزوی طلعت کثیر المنفعت بدرجه ایست که اگر

عرض ارض و دریا کاغذ و دوات شود برخی از آن حالت تحریر در آید آری ورق الحساب از جمله بیان خارج ست

و شمه این باب از فهرست تقریر شارح محاسبان گیتی از ضبط این اعداد بفرسنگها دور مانده و حیران عالم دریافت

19

سیاق و سباق‌ش معترف بعجز و قصور ناگزیر بجای باقی انضمیر دارد که مبلغی بموجب اسناد مشمول لامع

النور در وجه یومیه افادت و افاضت منتگاه فاضل العصر کامل الدهر شیخ ابو المعالی در یکتا پالی مقرر ست چنانچه

در دستور العمل عمال سابق ثبت گردیده و الآن کروری پرگنه مذکور بگفته بعرض گویان که از عمل دستور واقف نیند

در معاش مردم دیگر قرق کرده میخواهد که بدین وجه بحساب گرداند و مزاحم گردد چون استقامت شرفا خصوصا

بودن معنی الیه دران آواره جا بلکه در تمامی این اضلاع موجب کرامت و نشان برکت ست بجای آنست

که یکچیزی دیگر ابزاد کرده باید رسانید نه اینکه باز یافت آن اراده باید نمود و نیاز منامه جنید بدفعات در بیناب

بکروری گفته فرستاد که حاصل اجمال سینه نداست ست که شاید از اعمال مذکوره برگردیده متعرض احوال غربا نشود

اصلا بخاطر نمی آورد لهذا تصدیعه بسیدهد که آن گوشواره جریده کاردانی اینمراتب را که از اصل و فروع آن خوب مطلع

اند مفصل در خدمت وزارت و عوالی مرتبت عرض کرده پروانه عدم مزاحمت حاصل نمایند که بخاطر جمع خرج باحتیاج

خود نموده بدعاگوئی دولت ابد اتصال اشتغال ورزد مهربانها مقتضی آنست که تا انطوای طومار دوری و افنای

نایره مهجوری طریق ابلاغ صحائف مسلوک دارند تا بوصول آن خاطر پژمرده مخلصان یک رنگ از سر نو نقا یافته

بانواع نضارت و مسرت گراید و غم و الم مانند کاغذ دهی از طبلق و لماهی مهجوران بیرون آید تا دائره فلک در حرکت

و بسیط زمین در سکونت ست صحیفه خاطر بجائزه نشاط ثبت باد مکاتیبه بیستم بخدمت ملا و مهربان شیخ

محمد احسان مشتمل بر صنعت ایراد حروف تهجی که هر حرف بسبیل تجنیس آمده بیت ز درد توسراسیمه ترا زده دود

چرا تجم بابی زمن تو خون بچکد از چشم پاتم الف قامت این گوشه گزین تنهائی از بار الم جدائی آن تابت بمهر

ارجمندی و ثاقب سپهر بلندی مانند حلقه جیم خمیده و حالت این ره نورد بادیه آشنائی از شدت هجران آن جمعیت

بخش سراسیمه خاطران چون زلف خوبان پریشان گردیده جگر ازین داغ که از هر بن مو خون میتراود چون مرغ نیم

بسمل در تپش و اضطراب ست و دل ازین درد که آه سرد و رخ زرد بران دال ست شب و روز در التهاب چشم با بتذال

گوهر اشک پرداخته و جان متاع صبر و شکیب را بیرون انداخته غرض که شدت مفارقت و الم مهاجرت که کار

این زاری تسکین پرادم و پسین رسانده مفصل تحریر و تقریر نمی در آید رباعی قلم برداشتم از ناصبوری

که شرح این دل پرخون نویسم علی زین قصه و بسیو فاجانکاه قلم لرزید گفتم چون نویسم جامع المتفرقین

زود و لطیفه انگیز دکه حجاب مباعدت از میان برخیزد و شرف ملاقات اشرف دست دهد این همه شدت و کلفت
برطرف شود **فرد** چو چنگ از هر رگ من نغمهٔ عشرت فراخیزد ۞ اگر بخت افگند سر رشتهٔ وصل تو در چنگم ۞ بالفعل
انداز نشین ابیات ترجمه آنست که کیمیای یادآوری صفاء وجود این بیمایه گردد **فرد** لطف تو چو کیمیاست
من بنده چو مس ۞ هر مس که بکیمیا رسد زر گردد ۞ اعتضاد من از زبان اخوی محمد طاهر شنیده که شیخ محمد و شیخ
مدعیان و مستدعیه محمد امان و شیخ برخوردار بخیری داد و بران آورده بودند که گواهی دروغ داده حق تیر سگال
پامال نمایند آن نافع الخلق و جابع الخلق مانع آن زور آزمای سواد ذات بر مهر آن شنوده دو بهر وران شهر کیست که بعین عنایت
و بعین غور گشت ۞ ارباب مخلصان شاداب دارد فاعل حقیقی عمر و دولت آن حقیقی آگاه مردمی و مروت
بدنامی اعتکاف گزینان گوشهٔ نامرادی بفیض ابدیلا دا هنوز آن متخاصمان میخواهند که مردم دیگر را فریفتهٔ زر ساخته
بگواهی کذب و کلام دروغ کار از پیش برند توقع از لطف عمیم آنست که چنانچه سابق از منع و زجر آن مفاد خبیر
اندیشان آن جماعت دست از ین منصوبهٔ پریشان کوتاه داشتند اکنون نیز معقول نمایند که طریقهٔ باطل بگذارند و ایرا
که وا میلا های ارباب حق آخر مهلک مبطلان میگردد بیشتر چه نویسد سعادت یار چشم بخت بیدار **نوع دوم** ۳۰

در مراسلات مراسلهٔ اول مشتمل بر ترک الف وصول مکتوب مرغوب معدن تحببی و خصوصیت مجموعهٔ
خلت و فتوت شیخ رحمت موجب بهجت و مسرت گشت بجهت قبول کردن نسبت شنوده سیر فرخنده رو محمد مهر
بصبیهٔ عموی محمد که مرقوم قلم عنبرین رقم نموده بودند دختر نوشته شرافت قبول کرده منجم طلبیده پرسیده شد ساعت شهر و تحیه
روز سعید و میمون گفت بطبق شریعت نبوی و سنت مصطفوی بروز مرقوم نسبت مقرر کنند **مراسلهٔ دوم** مشعر
بر ترک باتحریر یافت صراف خزینهٔ ازل خازن گنجینهٔ لم یزل نقود نفیس عشرت و شادمانی و اجناس نوادر کامرانی در کارگاه
انجمن عیش شرایف انسانی جامع کمالات روحانی وحید دهر یگانهٔ عصر شیخ محمد ضیا موجود و مهیا دارد شوق دیدار فرخنده آثار
را نهایتی و آرزوی لقای فرحت افزا را غایتی نیست **بیت** شما شوق نداشته ام کتا چند ست ۞ جز اینقدر که
دلم سخت آرزومند ست ۞ ایزد متعال زود دید نما سر آرد و للّه در ین ایام که این مستهام دلکوفته اتفاقاً شنیده عوام
مسموع گردید که رفعت و عوالی منزلت شیخ شرف الدین را خدمت امینی و فوجداری چکلهٔ کوره و دیگر متعلقه مقبول و کالی
سرکار عالی متعالی مقرر شده و از مهر آنکه افواه عوام را اعتماد نشاید کرد امیدگاه اخوان شیخ رحمت الله هوشمند نام

۲۱

غلام خود را جهت تحقیق آن دُخیمهٔ حقائق و معارف آگاه افادت و کمالات پناه میان نورالله که عوالی نزلت
را در خدمت ایشان به اعتقاد تمام سمت فرستاده بودند مشارالیه قلمی نمود که آنچه شنیده میشود مقرون صدق است از آن
هنگام تا این وقت که دو ماه گذشت لیل و نهار در انتظار اثری از آن مقدمه ظاهر نگشت از آنجا که مردم وزارت و
عوالی دستگاه شیخ سعدالله صاحب اکثر طرف اتاوه آمد و رفت دارند توقع که آن سرحلقهٔ عالی پایان یکی از آشنایان
خود را مرقوم نمایند که کیفیت رفت دستگاه شیخ معزی الیه تحقیق کرده مندرج سازد زیاده چه نویسد هر اسلهٔ سوم
مشتمل بر تبرک تا از طرف شیخ خرم تحریر یافت نشاط خاطر و انبساط باطن و ظاهر آن برگزیدهٔ انفس و آفاق عنوان
صحیفهٔ وفا و وفاق سالک سبیل معانی هادی طریق خدادانی ملاذ و اثق محمد صادق روز افزون باد شرح شوق
آرزومندی دیدار فرحی آثار که مانند حسن اخلاق آن مقبول بارگاه علی الاطلاق پایانی ندارد وکشف ناخجسته گردانیده
می آید در آن هنگام که آن سرمایهٔ فضل و کمال برای دیدن محبان وفادار آمده کلبهٔ احزان این نحیف را بنور جمال تشریف
منور نمودند میان ره نورد بادیهٔ اخلاص و میان آن قدوهٔ دانایان معنی طراز عهدی شده بود که اوائل هنگام بهار که
فراش باد صبا بساط زمین را به الفرش زمردین بیاراید و مشاطهٔ روزگار شاهدان چمن و نوعروسان گلشن را بحلیهٔ هنر
پیراید بعزم سیر اول بکلبهٔ این داعی بالخیر رسیده بعدازان هر سو که صلاح محبان یکرنگ و یکرو باشد عنان عزم معطوف
خواهند شد بهذا الحال که موسم بهار در رسید یاران صادق الوداد بر طبق وعده و قرارداد مهیا شده جویان راه
آن فیض آگاه اند مامول که زود بقدوم نشاط لزوم مسرور گردانند و یاران جانی را از نگرانی وا رهانند و آزادهٔ
مخلصان همدم یاران مقرر شده که بعد آمدن آن معدن اشفاق اول قدوهٔ درویشان آفاق شاه عبدالرزاق
را که بنا بر راهی صافی و دل شناسا از شغل این دنیا بهوا کناره گرفته در موضع بانسا بذکر حق و یاد صانع مطلق
مشغول اند باید دید و گل فیض از ان گلشن ایقان باید چید بعدازان اگر صلاح آن سرمایهٔ صلاح خواهد بود جانب
قصبهٔ سلون روانه شده مرشد کامل هادی آگاه دل زبدهٔ عارفان حال و سلف شاه اشرف راسلمه الله تعالی
دیده فائدهٔ کونین حاصل کرده شود و السلام هر اسلهٔ چهارم برادر ستوده صفات سرمایهٔ جان و دل محمد عاقل
مشتمل بر تبرک تا تحریر یافت برادر عزیز و اقرب محرم اسرار حقیقت و واقف غوامض طریقت هرچه باید محفوظ و
آنچه نباید محفوظ باشند بعد از مراتب شوق که مافوق آن متصور نیست مخفی نماند شنیده شد که آن برادر فرخنده فرجام

دوران هنگام که این نموده بود و بخلوت نشسته و در بروی خود از جهان بسته بود و در قصبه بجنور آمده بودند و
بی آنکه باینجانب آگاهی دهند باز براهی شدند از همین بسیار تاسف روی نمود زیرا که صحبت محرمان هر از و ملاقات
همدمان و مسافر مخل و مانع خلوت نیست چنانچه گفته بیت خلوت از اغیار باید نی زیار * پوستین بهر دی آمد
نی بهار * بهر حال بعد ازین هرگاه بیایند فقیر را در حالیکه باشد اطلاع داده بملاقات بهجت سمات خود مسرور سازند
بیت بهار عمر ملاقات دوستداران است * چه چاره کنند خضر از عمر جاودان تنها * مراسله بهجت
وافی برکت مخدوم عالی شیم حافظ ابو القاسم مشتمل بر ترکیب حسیم تحریر یافت حافظ حقیقی ذات فیض سمات آن
نور بخش سراپرده دین زینت افزای بزم یقین فروزنده شمع علم و کمال فرازنده لوای حلم و افضال ظلمات قلوب را
آبحیات تاریکی خاطر را مشکات در یکتای فصاحت گوهر گران بهای کان بلاغت سرآمد دانشوران باریک بین
سرکرده دانایان دقیقه گزین را در حفظ و حمایت خویش داشته فیض بخشای عالمیان داراد بعد تقدیم آداب تسلیم که شیفته
معتقدان جشم است معروض رای رزین خاطر مهر گزین میگرداند که قبل ازین فضیلت و کمالات دستگاه میر اسد الله
۲۲ نوشته بودند که قبله ستر شدان راسخ الاعتقاد و کعبه مستفیضان اتقی الاتقیا منازل شناس عالم قدس حقائق
دان معالم انس قطب سپهر وحدت خورشید فلک معرفت صاحب سلمه الله تعالی بفرخی و فرخندگی قطع منازل
وطی مراحل نموده شانزدهم ذیقعده به بلده دهلی اقبال مقدم میمنت لزوم رشک گلستان ساختند و عنقریب بخیر و
خوبی عنان عزیمت بطرف بلده لکهنؤ معطوف میسازند باز تا حال که مدت دو ماه گذشت نسیم خبر از ان گلشن
فیض نرسیده در شولا که تا بتن سابق که اتفاق افتاده متصدع میگردد که اگر کیفیتی تازه از ان آستان فیض نشان رسیده
باشد ارقام فرمایند که خاطر عقیدت مآثر را نگرانی است زیاده ایام بزیت مراسله شمیم بود دوستان میر محمد ضیا
مشتمل بر ترکیب جاه تحریر یافت مخلص پرور دوست نواز مراسله ابتهاج بخش بهجت انگیز شعشعه ورود افروخته کلبه
تاریک دوستان احتیاج بخشید انچه از اطلاع صحیح این که این اخلاص گزین امسال غله زمین متعلقه مدد معاش خود را
کور رو به انتهای صحت نمیه بیدم و قوم خانه مشکین شمامه گردیده بود مهربانا بر حالت غریبانه این داعی بالخیر مطلق نیست
لیکن کیفیت اینست که در حین حل طرح انجا هفت روپیه سابق دستگاران بعضا للمیواده بود از آنجهت که ایشان
باوجود النفسی با این مجددیه داعی ایشان اجمال میکردند غله این فصل عوض قرض خود نگاه داشته در نیصورت تقصیر فقیر نیست

توجه نموده موصی الیه را معقول فرمایند که دین او به وظلهٔ خود سپرد و عبث مرد آدمی را بدنام نکنند زیاده است

مراسلهٔ هفتم بشریعت و فضیلت پناه قاضی قصبهٔ بریلی مشتمل بر تحریر یافتن انجمن شریعت غرا و محفل ملت بیضا بوجود شریف و عنصر لطیف زیب دیوان عدالت زینت افزای ایوان نصفت عمدهٔ ارباب اسلام و ایمان اسوهٔ اصحاب صدق و ایقان جامع طریقت نبوی و شریعت مصطفوی حضرت جی رونق گیر و جلا پذیر باد بعد تمهید مراسم عقیدت و تشیید لوازم عبودیت معروض رای معنا ضیای میگرداند که حامل عریضه نیاز محمد علی بیگ منزل حویلی در قصبه بریلی دارد و سید عبد القوی ساکن قصبهٔ مذکور بغرور جاه و ثروت او را ناتوان کم قوت شمرده بزبردستی از آن حویلی بیجا کرده رجا آنست که درین باب توجهی مبذول گردد که دست متعدی کوتاه شود و این مرد مظلوم بمین توجه شریف بحق رسیده بشکر سامی طیب اللسان و عذب البیان باشد دولت جاوید غلامی کناد مراسلهٔ هشتم

بملاذی استظهاری میان بشارت الله مشتمل بر ترک دال تحریر یافت ما اذا اسعادا بوصول ملاطفه سامی مطفر یا اخلاص محبان سراپا اختصاص نضارت پذیرفت و خارستان خاطر محبان ظاهر و باطن رشک بهارستان گشت آنچه برای ساختن عمارت متصل محل خواجه بشارت اشارت رفته استظهار امکان قابل حویلی نیست زیرا که ایام برشکال رهگذر آب تمام شهر بهمان طرف ست پس ساختن خانه بر سیلگاه کار عاقلان آگاه نیست بیشتر اختیار ست العاقبة بالعافیة

مراسلهٔ نهم مشتمل بر ترک دال تحریر یافت آیه متعال داور بهمال آن رهنمای قبلهٔ تحقیق هادی گاه دل ناسکان کعبهٔ تدقیق برگزیده کونین حاجی حرمین الشریفین حاجی محمد حسین را کامیاب مطالب دارین و مآرب نشاتین دارا داد از صحبت وافی برکت از هر چه نویسد کم ست و زبان قلم در بیان آن ابکم لاجرم اختراب احوال وجدان همدان نموده مشوق دل فیض منزل مینماید که باستماع مژده بهجت افزا و نوید نشاط پیرا تشریف آوردن شریف بخدمت خان والاشان مشمول شدن بعواطف بیکران هزاران هزار انشراح و شادمانی اندوخت و در باطن اخلاص مواطن صد جا شمع کامرانی افروخت الحمد لله که آمدن سامی بقرب جوار واقع شده چشم اخلاص آنست که همیشه بنگارش مناجات بهجت آیات یاد فرما باشند مهربانا افادت و افاضت پناه فضیلت و کمالات دستگاه شیخ نور الله که بدرس علم دینیه در قصبه دیوگام قیام و باستهام دوستی تمام دارند و حکام سابق نظر باستحقاق ایشان برای خرچ طلبه و روشنائی که اکثر بدر وازهٔ آن زبدهٔ فتوت کیشان وارد میشوند یک روپیه یومیه بر محال سائر قصبهٔ مذکوره مقرر کرده بودند و الحال

که هرگاه قدوم میمنت بحوالی ... گشته ... از آن ... گردد از آنجا که باتفاق حسنه حقیقت
شریف وران سرکار ... بتوفیق ازلی ... باتمام مهام کافهٔ انام مصروف مترصد آنست
که هرگاه ... و ... روز ... سابق ... زیاده ازین اطناب
گستاخی ... حضرت خان الاعظم الاشان شمس الدین خان ... یافت عنایات الهی
و توجهات شاهنشاهی شامل حال ... قطب فلک ... سمای حشمت و بخت بلندی
ناصب اعلام ... نظم مهام ... اقبال و معالی پناه شوکت و جلال دستگاه خان رفیع الشان مخدوم
مخلصان باد بعد تقدیم اشتیاق صحبت لازم البهجت که بقلم ... بخاطر ... می آید که مخلص
... بخدمت دیوانی صوبهٔ اله آباد ... آمده مدت دو سال بپیشگاه خلافت ... مانده و بعد
از آنکه حقیقت ... دیانت بنده من کل الوجوه پیش متصدیان سدهٔ سنیه بوضوح پیوست بخدمت دیوانی
صوبهٔ ملتان خلعت عنایت پوشیده داخل صوبه شده بنظم مهمات آنجا مقید گشت خان بلند مکان سلالة
بنده زاده محمد تقی بجهت شادی کتخدائی خود بعزیمت وطن دارد چون آن نواحی بآن عالی پناه مقرر است
لهذا مصدع اوقات سامی میگردد که بجهت مطلبی و مقصدی که مخلص زاده آن شوکت پناه تصدیع دهد
توجه مبذول خواهند داشت ایام بکام باد دیگر اسلهٔ یازدهم بخدمت صدارت پناه شیخ امان الله مشتمل
بر ترک ... چهار بالش صدارت و اجلال سجاده آرای انجمن کمال جوهر شناس مقیاس مضامین علما گوهر
سنج قرطاس فضلا ... اخلاق ... اشفاق همواره بر مسند صدارت ... جلوه گر باشند
بعد دعای ترقی عمر و دولت و شوق خدمت ... بهجت روشن رای جهان آرای میگرداند که قدری وجه مدد معاش
مشیخت و شرافت پناه شیخ صدر الدین که باین اخلاص نهاد ارتباط اتحاد دارند بموجب فرمان عالیشان
در سواد قصبهٔ ... مقرر است صدر سابق بنا بر عنادی که بامشار الیه داشت در دادن تصحیح مهر خود ...
وده شیخ مسعود میخواست که برای ... صدر الصدور برد و درین اثنا خدمت صدارت این سرکار
بآن صدر الصدور دولت و افتخار مقرر شده با انتزاع ... فیض ... سامی متوقف شده بخدمت گرامی سید
... توجه ... مبذول داشته متصدیان ... تصحیح نامه ... بدهند و بعلت عدم تصحیح صدر پیشین

معروض احوال این مسکین نشنوند اظلالکم ممدود باد هر اسلهٔ دوازدهم مشتمل بر ترک سین تحریر یافت آفرینندهٔ لوح
و قلم آن عطارد فلک خبرت و هوشیاری مشتری اوج رافت و کامگاری گوشوارهٔ جریدهٔ درایت و دانائی منتخب
مجموعهٔ فطانت و بینائی راقم پیشانی اهلیت کاتب اوراق آدمیت نسخهٔ متحدان عطوفت پیرای بهیارای را
کامروای مطالب جهان وارا و بعد تمنای مواصلت که مجملی از ان مفصل گزارش نگارش نمی پذیرد و میزان بیان
نمایش میکند بر ضمیر یگانگی تخمیر پیدا و هویدا باد که درینولا پروانهٔ درگاهی بمهر نواب عمدة الملک مدار المهام بنام وزارت
و معالی پناه وارد گردیده که مبلغ مطالبهٔ ذمهٔ بنده درگاه خلائق پناه بموجب فرد علیحده بمعرض وصول در آورده
داخل خزانهٔ عامره نمایند و فرد که ملاحظه شده پانصد روپیه بحیران دفتر والاالقلم داده اند و حال آنکه غیر خواه خوب میداند
که زیاده از صد روپیه نخواهد بود بنابران مرقوم قلم محبت میگردد که انمراتب را تحقیق کرده بنگارند تا معلوم شود که
متصدیان دربار جهان مدار این زر را از کدام بابت نوشته اند ایام شادمانی دیر بجا باد هر اسلهٔ سیزدهم
بخدمت اخوت و عطوفت پناه شیخ عنایت الله مشتمل بر ترک شین تحریر یافت جمعیت صوری و معنوی قرین روزگار
خجسته آثار اخوت و عطوفت پناه رافت و مکرمت دستگاه طراز آستین تلطف نگار گریبان تعطف منبع عاطفت و
مهربانی مجمع مرحمت و قدردانی امیدگاه اخوان پناه برادران باد بعد از ابراز مراتب آرزو و تمنا و اظهار لوازم تجرد و انکسار
مرفوع خاطر عاطر گردانیده می آید که وصول صحیفهٔ واجب التکریم و ملاطفهٔ لازم التعظیم که محتوی بر خیریت ذات
خجسته صفات بوده موجب الوف مسرت و باعث صنوف بهجت گردید انچه از میسر یاران زمین متعلقهٔ محمد یعقوب
که برای صحن حویلی مطلوبست اظهار الدیار نموده که بتقدیر درست آمدن زمین مرقوم حویلی بآئین پسندیده ترتیب
می پذیرد و الا کج میگردد مرقوم قلم خجسته رقم گردیده بود مهربانا اگر موصی الیه زمین خود را برضا و رغبت دست آن گرامی
منقبت بیع نماید پس مطلا زمان بقدر باشد که وجه قیمت برسانند و این زمین را بستانند و در صورت عدم رضامندی
رو دار غضب و تعدی نشوند که چنین عاقبت از ان دارد و از کجی خانه باک نیست حق تعالی سکنهٔ حویلی را راست
و درست دارد که زیرکان گفته اند بیت ای دوست چه خانه میطرازی ÷ خود سازی به زخانه سازی مهر زیاده
جسارت از حد ادب بعید است هر اسلهٔ چهاردهم مشتمل بر ترک صاد تحریر یافت حکیم علی الاطلاق آن مرهم نهند
جراحت دل خستگان گره گشای کار فرو بستگان مهر سپهر حذاقت اختر برج طلاقت اقلیمون فرو آن جالینوس

زبانی یگانهٔ آفاق حکیم عبدالرزاق را فرحت بخشای ارباب قلوب ارادت بعد آرزوی دیدار میمنت آثار و شوق ملاقات
بهجت آیات که ما فوق البیان است مرفوع ضمیر منیر نموده می آید از ان هنگام که آن آرام بخش خاطر حزین از موضع سونج پور
جدا شده جانب بلدهٔ لکهنو رفته اند از احوال خیر مآل اطلاع ندارد دل اتحاد منزل را نگرانی است چنانچه از جهت استطلاع
آدم را بخدمت سامی فرستاده توقع آنست که بارقام سلامتی ذات بابرکات دوستان مستهام را خوشوقت و
شادکام دارند مهربانا مصحوب آدم رحمت الله از ان وقتیکه از بریلی باینجا رسیده یکچندی از موافقت مزاج بخوشی و ابتهاج بسر برده
والحال از ده دوازده روز هول دل پیدا شده ساعتی آرام ندارد در چاره دوای مؤثر ترکیب داده ابلاغ دارند که بتوجه آنصوب
هول دل او بطرف گردد زیاده ایام زرفت **مراسلهٔ پانزدهم** بخدمت استظهاری مخدوم میر معصوم مشتمل بر ترک صفا
تحریر یافت ابواب بهجت و کامرانی اسباب مسرت و شادمانی بر روی روزگار فرخنده آثار آن هنگامه آرای بزم نظم گستر
زینت افزای محفل سخن پروری شیرازه بند مجموعهٔ سخن سنجان پیوند معانی نو و کهن خاقانی عصر فردوسی دهر گشاده و آماده باد تعبد
از اشتیاق وافی مشهود رای صافی میگرداند که ابهت و اقبال پناه نتیجة الامارت مرزا الماس که قدردان و معنی اساس اند و
صاحب طبع و سخن شناس بصحبت دانایان نکته آفرین و سخنوران دقیقه گزین میل تمام دارند تا اینوقت در هر مجلس
که مذکور دانشمندی بمیان آمده برغبت کمال طلب داشته انواع رعایت و اقسام عنایت بجا آورده الحال که تاریخ نوزدهم
شهر محرم الحرام است ذکر مسائل فقه درمیان آمده فرمودند که اگر شخصی از اهل طبع این مسائل را در سلک نظم انتظام دهد بسیار
خوبست دوستدار جوهر لیاقت و سخندانی آنمجموعهٔ دانش و معانی ظاهر ساخته خواهان و مشتاق قدوم میمنت لزوم گردانید
چنانچه بشوق تمام خط طلب ارقام نموده مبلغ دو صد روپیه برای خرج راه نزد آن خردآگاه فرستاده اند آمال که زود شتاب
تشریف آرند **مراسلهٔ شانزدهم** بمیر محمد یقین دیوان صوبهٔ بنگاله مشتمل بر ترک طلا تحریر یافت وزارت و عوالی پناه ابهت
و عوالی دستگاها بعد از سلام خیر انجام و اشتیاق تمام مکشوف آنکه در ینولا از وقائع صوبهٔ بنگاله بعرض اقدس و اعلی
رسیده که بسالت و ایالت پناه بشارت خان قلعهٔ موضع سری نگر متعلقهٔ زمینداری سمی مفسد را محاصره کرده بعد
محاربهٔ بی پایان و ترددات نمایان مفتوح ساخته و زمیندار مرقوم را با بسیاری از متعلقان آن قوم که رفیق و نوکر
او بودند بقتل رسانیده و سیادت پناه میر محمد یادگار سوانح نگار آنجا در افراد علیحده سوانح معروض داشته که زمیندار
راجه رام نام از معاندان آن نکوهیده فرجام و خاکرده از هم گذرانیده و بعد کشته شدن او کسان خان مشار الیه

آن قلعه را در تصرف خود آورد حکم مبرم و فرمان محکم عز اجرا یافت که بندهٔ درگاه خلائق پناه بآن وزارت و عوالی

دستگاه بنویسید که مقدمهٔ فتح قلعهٔ مذکور و قتل آن مقهور بواقعی و نفس الامر بجناب عالمیان مآب معروض دارد

باید که موافق یرلیغ قضا تبلیغ بعمل آرند العاقبة بالخیر و العافیة **مراسلهٔ هفتدهم** بخدمت مجموعهٔ فیض و فضل

شیخ ابو الفضل مشتمل بر ترک خط تحریر یافت مهربانا مطاعا وزارت و عوالی پناه دیو الصاحب سند سوازی یکصد

بیگهه زمین از پرگنه سوراوان بجهت خرچ خانقاه حقائق و معارف آگاه قدوهٔ درویشان ثابت قدم شیخ محمد اکرم

نوشته داده بودند مضمون حیثیت آهنگ جگت سنگ چودهری آنجا با فقیر عهد کرده رفته که اراضی مذکور را در موضع زیدپور متعلقهٔ

زمینداری خود پیموده بدهد چون منصب حکومت آن محال بوجود آن سعادت فضل و کمال مزین و محلّی ست آمال

که نهجی لازمهٔ توجه و تاکید مبذول فرمایند که چودهری مرقوم زمین خوب صالح از سواد آن قصبه پیموده بتصرف کسان

شیخ مشار الیه واگذارد که بروقت تردد نماید و السلام **مراسلهٔ هیژدهم** بخدمت امیدگاهی شیخ خلیل الله

مشتمل بر ترک عین تحریر یافت ظل رحمت و سایهٔ مرحمت قبلهٔ کونین و خداوند نشاتین تا دوران فلک الافلاک

و ثبات کرهٔ خاک بر تارک بندگان مستهام مبسوط و مستدام باد پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم التماس می‌نماید

که از ان هنگام که آن قبلهٔ والا مقام جانب قصبهٔ نگرام تشریف برده اند از رود آن نواحی هیچ آگهی نیافته

ازین جهت خاطر فاتر انتظار بسیار دارد امید که از احوال مسعود مآل بهیم قلمی مینموده باشند که موجب طمانینت

خواهد بود قبلهٔ من شنیده شد که محبت و رافت پناه سناء الدین درین روزها بر دهی تاخته مواشی بسیار بدست آورده اند

اگر این خبر مقرون بصدق باشد چند راس گاو خوب قسم اول انتخاب نموده بگیرند که درین سال قبله گاهی شیخ

محمد فاضل سلمه الله تعالی ارادهٔ کشتکار دارند زیاده چه التماس نماید **مراسلهٔ نوزدهم** مشتمل بر ترک عین تحریر

یافت معنی شناس حرکات علوی رموز دان انقلاب سماوی نقش بند دوران افلاک نکته پیوند دائرهٔ ادراک باریک
دریافت

بین مدارج سپهر برین مراتب سنج منازل پروین چشم دانش و بینش با ضیا شیخ دریا همواره از انقراض زمان مصون

و محروس باشند بعد از شوق بیش از بیش مکشوف رای دور اندیش باد که درینولا نوشتهٔ رفعت و عوالی پناه میرزا

خیر الله متصدی پرگنهٔ شاه پور بطلب خیر طلب رسیده بروفق آن اراده دارد که زود دو شتاب خود را بخدمت

ایشان رساند لهذا مصدع اوقات میگردد که دقیقه سنج خرد آگاه نگاه بسعادت ستاره ملاحظه نموده تا آخر

این ماه تاریخیکه مبارک وسعید باشد اطلاع دهند که دران روز بهشت اندوز راهی این نواحی گردد زیاده زیاده

است هر اسله بیستم بخدمت عالی شیخ ابوالمعالی مشتمل بر کیفیت تحریر یافت سلمه الله اعتصنا دا وصول

مکاتبه بهجت پیرا باعث انشراح گردید آنچه درباب نوشتن حقیقت تسخیر قلعه موضع سرنگر متعلقه زمینداری

بهاری تحریر یافته مرحمت شمامه شده بود مهربانا حقیقت اینست که بتاریخ نوزدهم شهر شوال زیب مسند

دولت واقبال میر کمال قریب دو صد کس از جوانان ابطال و دلیران عرصه قتال انتخاب نموده بلباس

سناسیان بر کرده از پیش خود رخصت آن صوب ساخته چنانچه آن جماعت هنگام شام در موضع مذکور

رسیده بر دروازه قلعه نزول کردند متحصنان بخیر از بیمی مزاحم آنها نشدند بلکه بتواضع ومدارات پیش آمدند

بعد از ان که دو پاس از شب بگذشت جوقی دیگر از سواری میر بهاری از عقب آنها روانه شده بود بر سر آن قلعه

رسیده جماعه اول که سناسی شعار بودند بلباس هراس پیش آمدند با مردم آنجا ظاهر نمودند که بیرون قلعه عبث

کشته میشویم اگر اندرون در آئیم بقول آنکه مرگ انبوه جشنی دارد بهمراهی ایشان از جانهای دریغ نخواهد بود حاصل

که باین منصوبه درون قلعه آمدند همگاه میر کور با جمعیت مذکور آن قلعه را گرد کرده در بگشادند و جماعه اول و ثانی از

درون و بیرون شمشیر با علم کرده بر سر متحصنان ذلیل ریختند و خون آنها بخاک مذلت آمیختند چنانچه احدی از متحصنان

جان بسلامت نبردند قلعه با تمامی امتعه و اشیا و اسلحه بدست مبارزان اسلام در آمد حقیقت این بود که ارقام

نمود رخش سرور و آرام رام باد والسلام هر اسله بیست و یکم از طرف شیخ رحمت الله مشتمل بر کیفیت قاف

تحریر یافت فروغ ناصیه سعادت وارجمندی ضیاء دیده بخت بلندی برخوردار کامگار ستوده سیر لخت جگر

نهال گلشن عزت وجاه میان نصرت الله همواره در پناه حضرت ذو الجلال بوده خرم وخوشحال باشند بعد از دعوات

مزید حیات وآرزوی دیدار فرحت آثار مخفی نماند که سیادت و عوالی منزلت دیوان صاحب سلمه الله تعالی

خدمت سول نگاری پرگنه مهونه پاری بتاریخ یازدهم شهر محرم باینجانب تفویض نمودند نیم شب در خلوت طلبیده

وآنچه باید ارشاد فرموده رخصت کرده چنانچه همان ساعت در سرای ابادت نگر آمده لهذا نوشته میشود که آن

برخوردار رخت پوشیدنی وفرش ودیگر اشیا که برای همراهی مطلوب ست بموجب اظهار مونشی پیاده زود

شتاب شبا شب بفرستند هر اسله بیست و دوم بخدمت مقرب عتبه بالا مقبول بارگاه صمدانی

ضیابخش ولهای سجاده‌نشان لطف الله قادری از طرف اقبال و معالی پناه میان محمد حاتم مشتمل بر ترک کاف تحریرات
پیر روشن ضمیر سلامت حیرت سال هندیها از چند سال هوای اسلام در سر دارد و اوقبلیتی میخواهد تا بواسطهٔ این تحریکات
اعتراف بعنوان مناسب بعرض اقدس اعلی رسیده باعث عفو جرائم و صفح مآثم او شود و لهذا باین سعادت
عظمی مشرف شده بخلاصی آستان قدسی در آید تقصیرات و خطایای او هر چند از افراط رسیده است [illegible] از اعیان و
مقربان را برای عرض این مقدمه جرات نمی‌شود لهذا اراده خاطر او در عقدهٔ تاخیر افتاد چون [illegible] الاآن مقتدای
غنی و فقیر پیش ایستاده های پایهٔ سریر تاثیر تمام دارد توجه فرموده آن حضرت مقدمه او بعرض رسانند
تا خواهش باطن او بعرصهٔ ظهور در آید آفتاب هدایت تابنده و پاینده باد هر اسله بیست و سوم
مشتمل بر ترک لام تحریر یافت بر ضمیر منیر زبدهٔ خاندان مصطفی [illegible] دودمان مرتضی صدر نشین بزم عزت و تمکین
میر حسید محمد امین پوشیده و پنهان نماند که پیرزاده [illegible] شیخ محمد فیروز ظاهر شد که دزدان [illegible] سیزدهم تاریخ
دوم شهر حبیب موضع ظفرپور را از تصرف کسان مشیخت و شرافت پناه محمد نواز برآورده خود با مردم بسیاری
۲۹ دران موضع استقامت ورزیدند چنانچه آن شیخ مذکور بران موضع تاخت نموده دزدان مرقوم را محاصره
کرد از طرفین جنگ عظیم در میان بست فقیر مجرد استماع این خبر جراحت از رسیدن آن دیات [illegible] خود خوانده [illegible]
کرده آن القصه شود درین اثنا استماع رفت که مفسدان نکبت شعار و شب از ده برآمده آوارهٔ دشت
ادبار شدند هنگام برآمدن جمعی کثیر از متمردان شقاوت تخمیر کشته و اسیر شدند بنا بران هر قدر صناعه نیاز میگردد
که اگر خبر فتح مقرون بصدق باشد در خدمت شیخ صاحب مبارکباد رسانند و در صورتیکه هنوز جنگ قائم باشد
شبا شب آگهی دهند که بسرعت در آنجا رسیده شریک کار گردد شاید [illegible] هم آغوش باد هر اسله بیست
و چهارم به دوست لی بیل سنفو کمپانی بهادر ترک میم ترقیم یافت چهرهٔ روزگار خجسته آثار عنوان صحیفهٔ دوستداری
فهرست جریدهٔ هوشیاری روشن عقل ستوده رای سنفو کمپانی بطرازهٔ فضل حضرت واهب عطایا و بهار دیده فراوان
اشتیاق که اگر نویسندگان آفاق باتفاق گرد آیند هرگز سیاق و سباق آن دفتر بپایان نبرند و صنج ولای
یاد که پایانی قوی بیگه شاه پور وغیره که وزارت و عوالی دستگاه دیوان صاحب قبله با جاره هواخواه داد دیدلو چند
بعنایات الهی بر طبق قرار داد در آنجا رسانیده شد والحال یک سال بود در رسیده دست که آن نصیر الاحیا [illegible]

سعی و کوشش بکار برند که بدستور سابق پایباقی آن پرگنات بعهدهٔ دوستدار تفویض باشد زیاده چه نگاشته آید

مراسلهٔ بست و پنجم مشتمل بر ترک نون بخدمت معدن شفقت و اخلاق شیخ خدابخش تحریر یافت

استظهارا مخدوما مخدومت بخشیگری صوبجات و دلیسه بسیادت و عوالی مرتبت میر صلابت که فقیر او در خدمت

مشار الیه از قدیم دوستیست از حضور رسر اسر ور مقرر گردیده و میر موصوم که بهلد کوتره رسیده در کلبه هواخواه فرود آمده

بعد ملاقات یکدیگر ظاهر شد که موصی الیه ایشید دست مطلوبست خیر طلب جوهر لیاقت و کارپردازی ساعی ظاهر

ساخته مشتاق کرده لهذا التصدیع میدهد که اگر اراده چاکری در خاطر شریف باشد زود باید رسید والسلام

مراسلهٔ بست و ششم به زبدهٔ دانایان شیخ نعمت الله به ترک واو تحریر یافت ملاذ اصحابا اخصا دا شنیده

شد که بهاری نام شخصی در قصبه باژهی پیدا شده باظهار آنکه من کیمیاگرم مردم بسیار را فریفته تر ساخته حتی که آن حقایق

سرشت بآن بد نهاد اعتقادی بهم رسانیده اند از انجا که مشار الیه مردی دغاباز است چنانچه پیش ازین در بلده برلی

مبلغی کلی از برادران خان عالیشان صالح خان متصرف شده گریخته رفته باید که آن استظهار زینهار از دست آن

مکار بجام دغا نه نشیند بلکه مردم دیگر را از خبثی آگاه سازند تا احدی چیزی یا پیشیزی بامید کیمیا بآن عیار سراپا ریا

۳۰ داده ضایع نکند زیاده زیاده است **مراسلهٔ بست و هفتم** بخدمت شفیق ذوالاحترام شیخ محمد نظام به ترک ها

تحریر یافت فیض بخشا عالی نشانا در بیولا از نوشتجات اخلاص اساس شیو داس معلوم شد که میر محمد باقی خدمت

کروریگری پرگنات پایباقی سرکار باقی آباد که از حضور لامع النور محمد رضوی برادر فدوی مقرر ست بنا بر یکی از آشنایان

خود میگیرد مرتبی وزارت و عوالی نیابت نیز بر آنست از انجا که این نحیف برادر خدمت دیوان صاحب چندان

عبودیت و روشناسی نیست و محض بر الطاف آن مراد بخش نامرادان نازان و شادان میباشد امیدوار است که

درینباب بنوعی طریق الطاف سعی مرعی گردد که خدمت آن محال به برادر عقیدت سگال بحال باشد مجد و دولت در

ترقی و تزاید باد **مراسلهٔ بست و هشتم** به ترک یا تحریر یافت عروس مطالب و مقاصد هم آغوش باد مهربان

استظهار دوستان خواجه محمد خان بادتید الوف شوق و صنوف آرزو مکشوف خاطر عاطر آنکه درین هنگام مخلص

مستهام بحکومت پرگنه نگرام استقامت داشت مبلغ پانصد روپیه مردمان بعض دهات بوعدهٔ چهار ماه دستگردان

داده بود اتفاقا درین اثنا مدار آن پرگنه از تغیر هواخواه بعهدهٔ رفعت و شرافت پناه خواجه محمد ماه تعلق گرفته

خواجه مذکور قرار داده بودند که مبلغ مسطور به وعدهٔ مذکور بعرض وصول در آورده رسانده خواهد شد بعد ازان توجه نکردند الحال که محال مرقوم باهتمام خدام والامقام در آمده ابرام آنست که بالازمان امر شود که آن زر را برسانند که از کرم عام دور نخواهد بود والسلام **قسم سوم در رقعات رقعهٔ اول** مشتمل بر صنعت تجنیس لفظی واجب الوجود جود وفائض الجود آن همن چمن وداد تاب آفتاب منش خداداد سرمایهٔ سداد و صلاح محمد صلاح را ببساط انبساط جلوه گر داراد بعد دعای مدعا آنکه وصول نامهٔ نامی موجب حصول شادمانی گردید و مضمون مندرجه درجهٔ وضوح یافت حسب ارشاد آن شمشاد حدیقهٔ وداد یک تهان کمخاب خریده بدست حبیب الله رسول مرسول ساخته امید که همین منوال یاد آوری که هر آینه آینهٔ صدور و صدور بصد و رآن پر نور خواهد شد آرام بخش این مسکین بی تسکین باشند **رقعهٔ دوم** مشتمل بر صنعت لفظ غیر منقوط واحد احد همه در سهم و داد طره عمامهٔ سداد محمد عماد را همواره مسرور داراد دعا و سلام محمد اسلام مطالعه آمده معلوم دل معصوم گردید که داور داد او مهر که را روح آگاه داد او و وصول اصل مدعا در کار هر دم ادراک کرده الحمد لله که دل مکرم در کل امور اطلاع دارد الدعا که حامل مراسله محمد کامل آماده درگاه و الا کرده و در هر علم کمال دارد آمال که در یاد او رسم کرم صادر گردد که مراد او در عرصهٔ حصول رسد **رقعهٔ سوم** مشتمل بر حروف مقطع داور داد او آن آرام دل دوران را از آزار دوران دور داراد از دوری آن ورق ورد و داد روح و دل درد ورد و آه زار و رخ زرد دارد **بیت** زار زردم زدرد دوری او * درد دل دار زرد وار دو زار و ز ب ود ود زود آن دل دارم یاد دارم آرزو که از دوری آن روی درد دل رود **فرد** دارم آه و زاری از دوری او * ذوق دل زان روی دارم آرزو * **رقعهٔ چهارم** مشتمل بر الفاظ موصل بدوستی که تسبیح فرستاده بود تحریر یافت صحیفهٔ لطیفه مجموعهٔ خلت شمع محفل محبت شیخ محمد شفیق مع یک تسبیح عقیق بیش بخش تحیف محمد لطیف گشت چشم که تا نیل صحبت بهجت همیشه همین نمط به تسطیر خط به محب یکتا منبسط کنند **رقعهٔ پنجم** مشتمل بر واسع الشفقتین بدیع از خوانش لب بلب برسد تحریر یافت ایزد تعالی آن والاگوهر عالی نژاد ستوده سیر نهاد شیخ سجاد را از نیرنگی روزگار و ناهنجاری دوبد و از در حراست خویش داشته شاد و خوشوقت داراد آرزوی دیدار کثیر از آنست که در تحریر آید و شوق لقای زیاد از آنکه و بیان در شرح آن کشاید خصوصاً

درینولا از لسان کسان استظهاری شیخ احسان ظاهر شد که ایشان در شهر شوال جهت دیدن دوستان
خیرسگال راهی آن نواحی خواهند شد خواهش دل صد چندان گشته و استیلای خاطر تا اندازه گذشته آری
فرد وعده وصل چون شود نزدیک + آتش شوق تیزتر گردد + توقع آنست که در خور اراده خاطر خطیر
دیار دوستان را رشک گلستان سازند و خستگی دلها را از دوا روی وصل زائل گردانند زیاده زیاده است
رقعه ششم مشتمل بر صنعتی که در خواندن لب بلب برسد ملاذ مهربان معاذ مخلصان میان محمد خان همیشه
مشمول مراحم ملک المنان باشند مکتوب مرغوب مسرت اسلوب مصحوب محمد محبوب آمده بهجت بخشید برای
مطلب محمد معصوم که مرقوم بود موافق ایمای بهجت پیرای سرانجام مینماید متوقع که همین نمط بترقیم مکاتبات انبساط
شمیم انبهاج بخش محبان صمیم باشند بیشتر مبادرت نه نمود رقعه هفتم مشتمل الفاظ دامن در ابحر اشفاق
معدن اخلاق شیخ آفاق محروس فضل حضرت خالق علی الاطلاق باشند پس از آرزوی بی پایان اشتیاق
فراوان مرفوع باطن فیض مواطن مینماید از آن روز که آن گل خندان ریاض فرزانگی از مجلس یاران یکدل
مرحل بجای غربت شد دل یکرنگان چمن یکرنگی چون تن بیجان پژمردگی گزیده بلکه جمیع ساکنان این باغ
را روح از تن رسید بیت چو آن جان جهان دامن کشان شد از چمن بیرون ٭ روان شد جان مرغان
چمن گوئی ز تن بیرون ٭ مهیمن متعال سببی سازد که بفرحی و فرخندگی آمدن آن مسیح آفاق باین سرزمین اتفاق
افتد تا افسردگان وادی فراق از وصال جان بخش آن والانفس زندگی و تازگی از سر گیرند رقعه هشتم
برادر سعادت منش شیخ خدابخش مشتمل بر صنعتی که نقطه حروفش بالا باشد سعادت مندا کامگارا مدتی دو ماه
گذشت و شهامت دستگاه حسنخان جمعدار خدمت امانت سرکار نهند معزول شده انتظار آمدن عامل نوکه
از حضور موفور السرور مقرر گشته دارند والحال از نوشته اخصا دوستان محمد زمان ظاهر شد که عامل مذکور
در مقام [illegible] عارض بود و در گذشت لهذا از آن کامگار ترصد است که از محمد زمان استفسار نموده مفصل
مرقوم سازند تا معلوم شود که سانح مسطور از کدام طرف مسموع شد والسلام رقعه نهم بخدمت شیخ حسین
مشتمل بر صنعتی که نقطه حروفش پائین باشد صاحبا امیدگاها مراسله سامی و رساله گرامی بورود مسعود رسید موجب
طیب و سرور گردیده در باب سید محمد داراب که مسطور بود حسب الایمای عالی میر [illegible] را به بعید وپی ... رساند

مدار المهام سرکار گوهر دریای کرم سپهر مجد اکرم سپرده امید کلی دارد که چاکری موبی الیه بطوریکه باید میسر آید والسلام
رقعهٔ نهم بعدن اتحاد شیخ الهداد مشتمل بر صنعت ذو بحرین ابیات ای گل پاکیزه باغ وداد ٭ دل
دانای تو مخفی مباد ٭ کز غم هجران تو دل شاد نیست ٭ کشور دل بی تو آباد نیست ٭ خواب شد از دیده
و طاقت ز تن ٭ رنگ شد از چهره و نطق از دهن ٭ لاجرم از حضرت عز و جلال ٭ دو سه دم امنیست امید
وصال ٭ که دهد از وصل تو عیش و سرور ٭ پرده هجرت کشد از پیش دور ٭ تا دم صحبت ز تو دارم رجا ٭ کز ره
الطاف و ز روی وفا ٭ یاد کن از نامه و پیغام خویش ٭ شاد کن از رقعه ارقام خویش ٭ رقعهٔ یازدهم
بخدمت ناظم بنا ناظم سخندانی شیخ سبحانی مشتمل بر صنعت نظم و نثر ابیات دلنواز افتد آینا ٭ چاره ساز
علو قت آگینا ٭ … شد که از جناب شریف ٭ خط ساحی با این نحیف ضعیف ٭ نرسیده از غم شب و روز ما
خاطر دوستان … شدت و سوز میکشد … ٭ … آن … بی …
بود ٭ این نه آئین آشنائی بوده ٭ بلکه بیگانگی است بعد ازین ٭ چشم زان … محفل … ٭ زانکه از نامه
یابید ٭ تا دل خسته … آید ٭ رقعهٔ دوازدهم بیار یکتا محمد عطا که لفظ گوش بهم آمده خرد پرورا
دانش گسترا از آن وقتیکه خبر آزار گوش آن سرگروه دانایان هنر نیوش بگوش این مخلص حلقه بگوش رسیده قرار
و آرام مطلق از گوشه خاطر رمیده و تن مانند گوشه های کمان خمیده بیت گوش تو شنیده ام که دردی دارد
در دل من اگر بگوش تو رسید ٭ سمیع بی گوش تقدس و تعالی دعای گوشه نشینان که بگوشه نامرادی بگوش
اجابت اصغا نموده آن گوشوار بهجت … را از گوشمال زمانه مصون دارد و … شفا بگوش این
گوشه گرفته با وفا رساناد تا مشاطه تقدیر لایزالی در آرایش عروس ایام و لیالی است گوش حال … گوشواره
خرمی و خوشحالی مزین و محلی باد رقعهٔ سیزدهم مشتمل بر صنعتی که لفظ لب بهم آمده ساقی ایام جام آرزوی
آن خنده لب فرخنده روی شمس عارض نقشه موی را که لب لطافت از لطافت لب او خندان است … شیرین لبان را
برشک لبش لب حسرت بدندان بباده عیش و طرب لبالب دارا داد … هجران جان بلب رسیده
خونین از چشم چون لب انهار روان گردیده خالق لب و دندان … سازد که لب در دهان مفارقت آن
بسته لب و نار دندان ز دو دم … خندان گردد فرد ٭ … برلب … لبی ٭ … جان بلب

رسیده را + تا رفع حجاب دوری ترقب آنست که آیینهٔ قلب مهجوران دلفگار را که از غلبهٔ زنگار فراق تیره و تار است
بمصقلهٔ یادآوری رشک آیینهٔ حلب بسازند یک سپر لب گردان که حسب طلب نخیر طلب شمشیرخان افغان
از مشرق آمده بود مصحوب کلب علی برای آن کمان ابرو و تیر مژگان ابلاغ یافته زیاده ازین جز مدعا لب
گشادن بی ادبی ست لب مطلب آن لبیب ایام چون لب گل به نسیم بهار تبسم باد **رقعهٔ چهاردهم**
به محمد یعقوب مشتمل بر تواتر لفظ نواز تحریر یافت سرفرازا دوست نوازا ازان باز که گردون دون نواز این
بی نوا را از بزم آن یار جان نواز جدا انداخته غم فراوان در کلبهٔ باطن نوازده حال این بی نوا زیر کرده
چنانچه حالتیکه از مفارقت آن دوست سراپا ناز برین نیازمند میگذرد از لسان سعادت طراز
محمد نواز ظاهر خواهد شد آمال که تا حق مسکین نواز بملاقات شریف بنواز و بنوازش مکاتبات بحجت
نواز مسرور دارند در انبساط بر روی آن یگانهٔ زمانه واز باد الحمد لله والمنه که رسالهٔ غریب که بانشای عجیب
موسوم گردید بعنوان پسندیده و آیین برگزیده صورت اتمام پذیرفت و این صحیفهٔ بی نظیر که بصنعتهای
بدیع مرقوم شده و بطریق خوب و اسلوب مرغوب پایهٔ اتمام یافت هر خطش به نمطی دیگر زیباست و هم
مکتوبش بتقسیمی علیحده رونماست مهیمن متعال فیاض تا انقراض زمان و زمین این ریاض رنگین را
بهار قبول دلهای فطانت آگین تازه و ریان دارد

قطعهٔ تاریخ مصنف

صد شکر کز عنایت دادار ذوالجلال	شد ختم این رسالهٔ رنگین و جانفزا
از بهر سال او چو بکردم تأملی	دانش بگفت نسخهٔ والای دلکشا

قطعهٔ تاریخ از حافظ محمد نور الله تلمیذ جناب منشی خواجه عزیز الدین صاحب عزیز

انشای عجیب چون شد در طبع	گردید بطرز تازه موضوع	ایضاً	دل با ختم از عجب ببالش	انشای عجیب گشت مطبوع ۱۲۹۱ھ
عجب انشای دلکش طبع گردید	که نثرش هست چون نظم ثریا		رقم زد سال طبعش خامهٔ نور	چه این رقعات شد مطبوع زیبا ۱۲۹۱ھ

وجه مهر و دستخط بر خاتمه

برای سند این معنی که کتاب هذا مطبوع مطبع نظامی ست
مهر و دستخط مهتمم در آخرش ثبت نموده شد

محمد روشن خان حنفی
محمد عبد الرحمن بن حاجی

ف ۸۹۱۵۵۴۴۶ ج ۳۳م
ن ۳۰ م۳۱۳

انشائے عجیب

Date	No.	Date	No.